

تاریخ جامعہ  
تبرستان  
www.tabarestan.info

پر یک صدائی خلق

حمید مؤمنی (م. پید سرخی)

تبرستان  
www.tabarestan.info

**انتشارات شباهنگ، خیابان انقلاب فروردین - مشتاق**

---

تاریخ جامعه

حمید مؤمنی (م. پیدسخی)

چاپ ...

تابستان ۱۳۵۸

کلیه حقوق برای خانواده حمیدمؤمنی و انتشارات شباهنگ محفوظ است

## چریک فدایی خلق، رفیق شهید حمید مؤمنی

(م-بیدسرخی)<sup>۱</sup>

حمید مؤمنی (م-بیدسرخی) نامیست آشنا برای تمام خلقهای ایران، پژوهش گران علم تاریخ، فلسفه و اقتصاد. رفیق حمید مؤمنی نویسنده‌ای توانا و خلاق آثار علمی و مبارزی سترگ در اواسط اردیبهشت ۱۳۲۱ در محله فقیر نشین «پای قلعه» در شهر نساوند متولد شد. زادگاه رفیق مانند اکثر شهرهای کوچک و روستای ایران، فاقد وسایل بهداشتی و آموزشی بود.

موقعیت رفیق بعنوان نخستین فرزند خانواده سبب شد که خانواده‌اش او را بمدرسه بفرستند. رفیق در طول سالهای تحصیلی‌اش از ممتازترین شاگردان مدرسه بود. در سن دوازده سالگی رفیق باقتضای جوسیاسی حاکم در جامعه، به انتقاد از اطرافش پرداخت و انشاء خود را به مقاله‌ای در انتقاد از حکومت کودتا درمورد قندوشکر تبدیل کرد و همین مطلب باعث آشنایی او باشهربانی و پلیس شد.

رفیق از همان سالهای اول دبیرستان علاوه بر آموزش

کتاب درسی به مطالعه آثار علمی پرداخت. رفیق در سال ۱۳۳۷

---

۱- (بید سرخی) نام روستایی است در نزدیکی نساوند. گزینش این نام نشان دهنده عشق خاص حمید به زادگاهش میباشد.

بعنوان شاگرد ممتاز استان کرمانشاهان به اردوی رامسر رفت. در این سفر از نزدیک محیط زندگی مردم شهرهای، بزرگ را دید. از همین جا بود که افق بازتری در زندگی گشوده شد و تمایل به زندگی در شهر کوچک‌نهادند را از دست داد. از طرف دیگر وضع بد مالی خانواده و ورشکستگی پدر او را مجبور به کار کردن نمود. از این رو به دانشسرای مقدماتی بروجرود رفت تا باشغل معلمی زندگی خانواده خود را آسان نماید. مرحله تازه زندگی حمید همراه باترك زادگاهش آغاز شد. رفیق به اغلب شهرهای ایران مسافرت کرد و از نزدیک با زندگی طبقات مختلف مردم آشنا شد و با مشاهده اختلافی که در نحوه زندگی مردم می‌دید، شدیداً رنج می‌برد و این احساس با مطالعات اجتماعی او آمیخته و پی به علل اختلافات طبقاتی می‌برد. «عوامل اجتماعی است که در ساختن شخصیت فرد نقش تعیین کننده دارد»<sup>۱</sup>

رفیق حمید در سال ۱۳۴۵ وارد دانشکده اقتصاد شد و مدتی قبل از آن زبان روسی را بخوبی فرا گرفته بود. رفیق در سالهای قبل از دانشکده به آموزش فلسفه و تاریخ پرداخت و در رابطه با محافل روشنفکری دانشجویی عقاید ایده آلیستی را کنار گذاشته و به نتایج آنه آلیستی رسیده بود. سیر طبیعی این حرکت به آموزش دیالکتیک می‌رسید. رفیق پس از فراگیری متون علمی مارکسیستی لنینیستی سعی می‌کرد که آنچه آموخته است برای دیگران در قالب بسیار ساده بیان

کند. نوشته‌های علمی و ساده رفیق گویای درك و بینش عمیق و تعهد انقلابی او برای گسترش این جهان‌بینی بود. (م-بید سرخی) نام مستعاری بود که حمید برای نوشته‌های خود انتخاب کرده بود. جزوات تاریخ، فلسفه و جامعه‌شناسی رفیق که به زبان بسیار ساده تنظیم شده بود، در دوران دیکتاتوری محمدرضاشاهی بهترین راهگشا برای پویندگان راه‌مار کسبیم لنینیسیم رفیق بود. رفیق حمید با شور و علاقه انقلابی این کار را دنبال می‌کرد و هر چه می‌آموخت بکار می‌بست و برای خلق بازگو می‌کرد. او درمی‌یابد که «علم تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالیترین پدیده طبیعت است و سیر تکاملی جامعه، عالیترین شکل حرکت ماده است»<sup>۱</sup>

نقش مقالات و علمی ساده‌گوی رفیق در دوران اختناق بر هیچ‌کس پوشیده نیست. حمید به این ضرورت که بالا رفتن سطح آگاهی خلقها خود به درهم کوبی و متلاشی شدن نظام کنونی میانجامد، پی‌برده و در تمام آثارش این شیفتگی آموزش انقلابی مشاهده می‌شود. او می‌گوید: «هر کس در هر شغلی و تخصصی باید کمابیش از علم تاریخ چیزی بداند»<sup>۲</sup> او در باره تاریخ می‌گوید: «دیگر تاریخ بعنوان علم تلقی می‌شود و هر يك از وقایع تاریخی با روش علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد»<sup>۳</sup> و رفیق حمید با درك و بینش عمیق خود درباره حرکت جامعه می‌گوید: «در خلاف جهت سیر کلی حرکت جامعه

---

۱- تاریخ جامعه

۲- تاریخ جامعه

۳- سرسخن مترجم دولت نادرشاه

هیچ شخصیتی و بطور کلی هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند بوجود آید.<sup>۱</sup>

رفیق در سالهای دانشجویی خود با محافل دانشجویی آشنا میشود. گرچه سیاستهای ارتجاعی و فاشیستی رژیم شاه سعی می‌کرد که مانع هرگونه حرکت آزادیخواهی و مترقی میشد ولی دانشجویان در طی حرکات صنفی به تشکیل صفوف مبارزاتی خود علیه رژیم کودتا دست میزدند. رفیق حمید نیز در زمره همین دانشجویان بود و در تظاهرات و مبارزات دانشجویی شرکت فعال داشت و در ادامه فعالیت‌های مبارزاتی‌اش به سازمان چریک‌های فدایی خلق پیوست. رفیق در حرکت سازمان نقش بسیار برجسته داشت. سرانجام رفیق حمید مؤمنی در بهمن ماه سال ۵۴ در یک برخورد نابرابر با مزدوران رژیم کودتا از پای درآمد.

یادش گرامی باد

---

۱- سرسخن مترجم دولت نادرشاه

## تاریخ علم است

نام این کتاب، در آغاز ممکن است خواننده را به یاد کتاب‌های درسی تاریخی بیندازد که در دبستان و یا دبیرستان خوانده است. در این صورت خواننده حقی دارد بگوید: «آیا این همه تاریخ که در مدرسه خوانده‌ایم کافی نیست، آخر چه فایده‌ای دارد که این همه نام‌های گوناگون و رقم‌های جوراجور و نیز شرح حوادثی را که هیچ ربطی به ما و زندگی ما ندارد به حافظه‌ی خود تحمیل کنیم. کتاب‌های درسی را برای نمره خوانده‌ایم، این یکی را که دیگر مجبور نیستیم» و در نتیجه کتاب را با دلزدگی به گوشه‌ای پرت کند.

آنچه مسلم است خواننده در این قضاوت شتابزده‌ی خود گناهی ندارد. مدرسه و کتابهای درسی آن، تاکنون هیچ علمی را به اندازه‌ی تاریخ بدنام نکرده‌اند. کتاب‌های درسی تاریخ از شرح وقایع راست یا دروغی انباشته شده که نه نویسنده توانسته از آن‌ها چیزی بفهمد، نه دانش‌آموزان خواهند توانست. به اضافه‌ی نام‌ها و رقم‌هایی که فقط در گرمای خرداد و شهریور به درد اذیت کردن دانش‌آموزان و خسته کردن ذهن آنها می‌خورد. برخی از درس‌های تاریخ دبستان و دبیرستان فقط عبارت از چندتا

نام و چندتا رقم است، همین. و دانش آموز بیچاره باید آنها را حتماً حفظ کند تا بتواند قبول شود و بکلاس بالاتر رود.

بنابراین برای کسی که آشنایی اش با تاریخ از طریق مدرسه و کتاب های درسی است، عجیب است اگر بشنود که تاریخ علم است و مهمترین علم از علوم اجتماعی است. چنین کسی <sup>تاریخ</sup> <sup>www.tabarestan.info</sup> <sup>دانستن</sup> <sup>در</sup> <sup>بر</sup> <sup>خور</sup> <sup>د</sup> <sup>یا</sup> <sup>این</sup> <sup>نظر</sup> <sup>با</sup> <sup>خود</sup> خواهد گفت: «چگونه قصه بافی و افسانه سرایی در باره ی شجاعت فلان سر کرده یا تمجید و ستایش از فلان امیر و بدگویی از بی لیاقتی دیگری میتواند علم باشد» درست است، این قصه بافی ها و افسانه سرایی ها، علم نیست و هیچگونه شباهتی هم با علم نمی تواند داشته باشد و فقط در صورتی که خیلی دقیق و با امانت نقل شده باشند و منبع و مأخذشان هم روشن باشد تازه مورد استفاده ی دانشمندان علم تاریخ میتوانند قرار گیرند، ولی به هیچوجه به درد دانش آموزان دبستانی که حتی معنی علم تاریخ را هم نمی دانند نمی خورند و نخواهند خورد. فقط دانشمندی می تواند از وقایع تاریخی و افسانه هائی که درباره ی وقایع تاریخی وجود دارد، چیزی بفهمد که درباره ی علم تاریخ و قوانین علم تاریخ به اندازه ی کافی مطالعه کرده باشد. حتی دانشمندی هم که مغزشان انباشته از وقایع تاریخی است، سال های بسیار وقایع تاریخی خوانده و حفظ کرده اند و موی خود را در این راه سفید کرده اند، ولی از قوانین علم تاریخ باخبر نیستند نمی توانند از این وقایع تاریخی چیزی بفهمند، چه رسد به دانش آموزی که صرفاً برای نمره و امتحان این وقایع را طوطی وار حفظ می کند. پس بی جهت نیست که دانش آموزان درس تاریخ را یکی از بی فایده ترین و غیر قابل قبول ترین درس های مدرسه می دانند. نظر آنها در این مورد کاملاً درست است. اما اگر درس های تاریخ در مدارس ما ناخوشایند و غیر قابل قبول است، آیا علم تاریخ هم



چنین است؟ هرگز! علم تاریخ، پرارزش ترین علوم است.

علم تاریخ داستان تکامل جامعه است و جامعه عالی ترین پدیده‌ی طبیعت است و سیر تکاملی جامعه، عالی ترین شکل حرکت ماده است. در نتیجه علم تاریخ که سیر تکاملی جامعه و قوانین این تکامل را مطالعه میکند، پرارزش ترین و پراهمیت ترین علوم است. هر کسی در هر شغلی و هر تخصصی باید کمابیش از علم تاریخ چیزی بداند. البته در تاریخ هم مانند سایر علوم تخصص وجود دارد، ولی کلیات علم تاریخ را (مانند چندتا از علوم دیگر) همه باید بیاموزند. این دیگر چیزی است که با تخصص های افراد کاری ندارد، چون به همه مربوط است. تاریخ داستان تکامل جامعه است و هر کسی باید سعی کند که بازیگر کور و کر و بی اراده‌ی نقش های این داستان نباشد. همه باید کلیاتی از علم تاریخ بدانند.

اما راستی درباره کتاب های درسی تاریخ در مدارس خودمان چیزهایی گفتیم که ممکن است اشتباهاتی به بار آورد، برای جلوگیری از ایجاد چنین اشتباهاتی چند نکته را تذکر می دهیم: یکی اینکه یادتان باشد که ما از کتابهای درسی تاریخ انتقاد نکرده ایم، ما آنها را رد کرده ایم، آن هم فقط در چند جمله‌ی کوتاه و بدین منظور که بگوییم کتاب مامثل کتابهای درسی تاریخ نیست، تا بلکه خواننده، آن را نخوانده بگوشه‌ای پرت نکند. فقط همین. نکته‌ی دیگر اینکه، فقط کتابهای درسی تاریخ نیست که علم تاریخ را بدنام کرده اند، کتاب های بسیار دیگری نیز هست. روشن تر بگوئیم: در میان کتاب های فراوانی که در مورد تاریخ به زبان فارسی وجود دارد، فقط تعداد انگشت شماری از آنها «کتاب تاریخ علمی» هستند، بقیه یا بکلی مزخرفند و دقیقاً گمراه کننده و یا اسناد و وقایع نامه های تاریخی هستند که فقط می توانند مورد استفاده‌ی دانشمندان آگاه علم

تاریخ قرار گیرند. مثلاً در مورد قیام‌های مردم ایران در سال‌های پس از حمله‌ی اعراب به ایران، کتاب‌های زیادی وجود دارد. اگر کسی که نظام‌های برده‌داری و فئودالی و قوانین تکاملی آن‌ها را نمی‌شناسد، درباره‌ی جنبش‌های دهقانی و بطور کلی جنبش‌های قبل از سرمایه‌داری چیزی نمی‌داند، در مورد شکل و سازمان و ماهیت اینگونه جنبش‌ها اطلاع علمی درستی ندارد، پدیده‌ی مذهب، علت پیدایش و نقش اجتماعی آن را نمی‌فهمد و خلاصه‌ی نقش مذهب را در جنبش‌های دهقانی نمی‌داند، برود و این کتاب‌ها را بخواند، ممکن است به اشتباهات منحرف‌کننده‌ی بسیاری دچار شود. مثلاً تصور کند، چنانکه بسیاری تصور می‌کنند، که جنبش‌های مردم ایران پس از حمله‌ی اعراب قیام‌هایی مذهبی بوده، یا مذهبی که شرکت‌کنندگان این جنبش‌ها پذیرفته‌اند، مذهبی ذاتاً انقلابی (!) و مترقی (!) است، یا اینکه مثلاً این قیام‌ها دلیل برتری ملی ایرانیان است. به‌رحال چنان که گفتیم، کتاب‌هایی که بتوان آن‌ها را تاریخ علمی نامید، در زبان فارسی، انگشت شمارند، تازه همین کتاب‌های انگشت شمارم برای همه قابل استفاده نیست. بدین جهت تهیه کتابی مقدماتی در این زمینه لازم بود. کتاب حاضر کوششی است برای آشنا کردن خوانندگان با علم تاریخ و راهنمایی آن‌ها برای خواندن کتاب‌های تاریخ علمی. در این کتاب ما سعی می‌کنیم نظام‌های اجتماعی را بطور کلی شرح بدهیم و در پایان هر فصل نیز کتاب‌های مفیدی را که در آن زمینه، در زبان فارسی وجود دارد، به ترتیبی که از نظر آموزشی باید رعایت شود، معرفی کنیم.

آیا تمام جوامع، همه از مسیر مشخصی می‌گذرند؟ برخی می‌گویند که هر جامعه خود تاریخ جداگانه‌ای دارد که هیچ شباهتی به تاریخ جامعه

های دیگر ندارد، بنابراین کلیاتی علمی درباره‌ی همه جوامع نمیتوان گفت. این حرف غلط و ضد علمی است: جامعه پدیده‌ای است که به علتی مشخص و برای هدفی مشخص بوجود آمده (تولید) و تکامل آن نیز دارای جهت مشخص است که برپایه‌ی تکامل روش فنی تولید استوار است. چون جامعه از ترکیب انسان و طبیعت به وجود آمده، بنابراین در همه جا، کلیات آن یکی است، تنها ویژگی طبیعت (محیط جغرافیایی) هر جامعه می‌تواند در خط سیر تکاملی آن جامعه نیز ویژگی‌هایی ایجاد کند. به عبارت دیگر، خط سیر تکاملی تمام جوامع به‌طور کلی یکی است، منتها خط سیر تکاملی هر جامعه‌ای برای خود دارای ویژگی‌هایی نیز هست که البته این ویژگی‌ها فرع است. اگر کسی، هم‌اکنون که علم تاریخ پیشرفت قابل توجهی کرده، بخواهد تاریخ یک جامعه را مطالعه کند، اول باید کلیات را یاد بگیرد، بعد به مطالعه جزئیات که جزء ویژگی آن جامعه‌ی بخصوص است بپردازد. مثلاً کسی که معنی فنودالیزم<sup>۱</sup> را نمی‌داند، خیلی خنده‌آور است اگر برود و مثلاً تاریخ ایران در زمان مغول را بخواند و تازه بخواهد چیزی هم بفهمد.

خلاصه چنانکه گفتیم، کلیات همه‌ی جوامع یکی است و فقط در جزئیات است که جوامع با یکدیگر فرق دارند. اما ذکر نکته‌ی دیگری در اینجا ضرورت دارد و آن اینکه، تمام جوامع از مسیر تکاملی مشخصی می‌گذرند که دارای چند مرحله‌ی معین است، منتها برخی از جوامع یک مرحله را زودتر می‌گذرانند و برخی دیرتر. که این موضوع خود دو علت دارد:

۱ - ویژگی محیط طبیعی هر جامعه

۱ - راجع به این لغت بعداً شرح خواهیم داد.

۲ - تأثیر جوامع دیگر (جوامعی که زودتر آن مرحله را از سر گذرانده‌اند) بر آن جامعه.

البته باید توجه داشت که علت اول خیلی کم اهمیت و علت دوم بسیار اساسی است. اکنون به شرح بیشتر این موضوع می‌پردازیم: در هر جامعه‌ای، ابتدا زندگی اشتراکی به وجود آمده، بعداً در مرحله‌ای مشخص این جامعه‌ی اشتراکی به جامعه‌ی طبقاتی تبدیل شده، سپس خود این جامعه‌ی طبقاتی از مراحل معینی گذشته والی آخر. این مسیر کلی تکامل جامعه است و تمام جوامع یا از آن گذشته‌اند یا باید از آن بگذرند، منتها تأثیر جوامع دیگر بر یک جامعه اغلب سبب می‌شود که آن جامعه سیر تکاملی خود را تندتر و گاهی هم کندتر طی کند. به عبارت دیگر مراحل را که یک جامعه از سر میگذراند، لازم نیست که جامعه‌های دیگر هم دقیقاً آن مراحل را به همان صورت، با همان پس‌روی‌ها و پیش‌روی‌ها، عیناً از سر بگذرانند. ارتباط‌های متقابل این جامعه با جامعه‌های دیگر سبب می‌شود که تجربیات تاریخی منتقل شود و سرعت سیر تکامل جوامع دیگر کمابیش سریع‌تر گردد.

پس چیزی که اساسی‌ترین و مهم‌ترین تأثیر را در سرعت سیر تکاملی یک جامعه دارد، عبارت از تأثیر جوامع دیگر بر آن جامعه است و چیزی که در این مورد تأثیر بسیار کمتری دارد، تأثیر محیط جغرافیائی خود آن جامعه است. یعنی این دو عامل می‌توانند سبب تندتر یا کندتر کردن سیر تاریخ یک جامعه‌ی بخصوص شوند، منتها تأثیر اولی بسیار زیادتر و تأثیر دومی بسیار کمتر است. مثلاً برخی از جوامع از مرحله‌ی برده‌داری خیلی سرعت گذشته‌اند، به طوری که تقریباً می‌توان گفت نظام برده‌داری بر این جوامع اصلاح‌گام نشده. چنین ویژگی ناشی از تأثیر جوامع پیشرفته‌تری بوده که مرحله‌ی

برده‌داری را قبلا از سرگذرانده بوده‌اند. تأثیر محیط جغرافیایی هرگز نمی‌تواند سبب شود که يك جامعه، مرحله‌ای تاریخی را اینقدر به سرعت از سر بگذرانند.

چنانکه گفتیم تاریخ جامعه‌های مختلف از روزگار نخستین پیدایش خود تا کنون از مراحل معین و مشخصی گذشته‌اند (با سرعت‌های متفاوت) که اکنون به بررسی این مراحل می‌پردازیم.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## کلیات

انسان ابتدایی

نظام های اجتماعی

## فصل اول انسان ابتدائی

نزدیک يك ميليون سال پیش انسان ابتدائی به وجود آمد. انسان ابتدائی تقریباً مانند حیوانات زندگی می کرد. بدنش لخت و برهنه بود و پناهگاهی هم بجز شکاف کوه ها و زیرتخته سنگ ها نداشت. بدین جهت انسان ابتدایی بیشتر در جاهای گرمسیر، مانند جنوب آسیا زندگی می کرد. انسان ابتدایی از صبح تا غروب به دنبال غذا می گشت و شکم خود را از میوه و برگ درختان و لاشه های حیوانات کوچک نیمه سیر میکرد و هنگام شب که تاریک می شد و پیدا کردن غذا مشکل میگشت در گوشه ای لم میداد و می خوابید.

انسان ابتدایی سر تا سر مدت بیداری خود را تلاش میکرد و به جستجو و فعالیت می پرداخت ولی هرگز نمی توانست حتی شکم خود را هم سیر کند. البته ممکن بود گاهی گروهی از انسان ها غذای زیادتری از شکم خودشان پیدا کنند، ولی این موضوع خیلی کم اتفاق می افتاد. بیشتر اوقات انسان گرسنه بود و به دنبال غذا می گشت. معلوم است که چنین انسانی نمی توانست آذوقه ای پس انداز کند و چیزی بیشتر از سیری شکمش داشته باشد. به این دلیل مالکیت خصوصی معنی نداشت. یعنی کسی چیزی نداشت که

بگویند این مال من است. هر کس می کوشید و تلاش می کرد تا فقط شکمش را سیر کند، هدف همه‌ی انسان‌های ابتدایی این بود. گاهی هم (بسیار به ندرت) در اثر پیدا نکردن غذا، انسان‌های ابتدایی همدیگر را می دریدند و می خوردند. زندگی سخت و وحشت آوری بود فقط خوبی‌اش این بود که همه باهم مساوی بودند و هیچکس زندگی‌اش از دیگری بهتر نبود. هیچکس از ثمره‌ی کار دیگری زندگی نمی کرد. ولی عیب‌های این نوع زندگی بسیار زیاد بود. یعنی اینکه انسان در مقابل طبیعت عاجز بود و هیچ وسیله‌ای برای مبارزه با قهر طبیعت نداشت. حیوانات درنده به او حمله می کردند. و او را می خوردند. باران و سیل انسان‌ها را دسته دسته در گودال‌های ریخت و خفه می کرد. سرما او را می کشت. صاعقه انسان را و جنگل اطرافش را به آتش می کشید. تنها چیزی که سبب شد انسان ابتدایی در روی زمین باقی بماند و بکلی از بین نرود بلکه روز بروز هم تکثیر شود، دسته جمعی زندگی کردن او بود. انسان ابتدایی نمی توانست تنها زندگی کند زیرا اگر تنها زندگی می کرد بزودی از بین می رفت.

اما راستی این موجودی را که ما به او انسان ابتدایی گفتیم بیشتر به حیوانات شبیه بود نه به انسان امروزی پس چرا ما او را انسان نامیدیم؟ این کار دلیل دارد:

هیچ حیوانی نیست که بتواند برای خودش ابزار کار بسازد ولی این حیوان عجیبی که جدماست و ما او را انسان ابتدایی نامیدیم، سنگ را برمی داشت، آن را می شکاند و از آن ابزار نوک تیزی می ساخت برای کشتن حیوانات و بریدن درخت. بدین جهت دانشمندان انسان را حیوان ابزار ساز نامیده‌اند. یعنی اولین حیوان‌هایی را که در دنیا برای خودشان ابزار سنگی ساخته‌اند انسان ابتدایی می نامیم. همان کسانی که ما از فرزندان



آن‌ها هستیم. انسان ابتدایی در آغاز از سنگ برای خودش چیزی درست کرد مانند سر تبر که نوک تیزی داشت ولی ناصاف و زمخت بود. کم‌کم، صدها هزار سال بعد، انسان این ابزار خود را کامل‌تر کرد و تبر و کلنگ سنگی درست کرد. وقتی که انسان موفق شد کلنگ سنگی بسازد، با کلنگ سنگی خود زمین را می‌کند و تخم در آن می‌پاشد و می‌گذاشت تا محصول بدهد. بدین ترتیب «کشاورزی کلنگی» پیدا شد. با کشاورزی کلنگی نمی‌شد محصول زیادی بدست آورد، زیرا با کلنگ سنگی يك نفر آدم زمین کمی را می‌توانست شخم بزند بدین ترتیب هر فرد کشاورز قدیم هر چند هم که کار میکرد به اندازه‌ی سیر کردن شکم خودش هم محصول بدست نمی‌آورد. باز هم انسان گرسنه بود و بامشقت زندگی میکرد. این وضع تقریباً يك میلیون سال طول کشید. یعنی تقریباً يك میلیون سال انسان بدین شکل ابتدایی زندگی می‌کرد و ابزارش فقط سنگ و گاهی هم چوب و استخوان بود. این دوره‌ی يك میلیون ساله را دوران سنگ (عصر حجر) می‌گویند.

پس از دوران سنگ نوبت دوران مس رسید. یعنی انسان نزدیک ۷ هزار سال پیش مس را کشف کرد و از آن برای خود ابزار ساخت. اما چگونه؟ انسان ابتدایی مس و سنگ مس را نمی‌شناخت اما وقتی بعضی مواقع آتش روشن میکرد متوجه می‌شد که برخی سنگها در زیر آتش نرم می‌شود و روی زمین روان می‌گردد و به گودال‌هایی که در سرازیری است می‌ریزد، بعد آکه سرد شد به شکل همان گودال درمی‌آید. البته انسان در آغاز تعجب می‌کرد که چرا همه‌ی سنگها چنین نمی‌شوند، ولی بعداً فهمید که فقط سنگ‌های مخصوصی هستند که این خاصیت را دارند. این سنگها، سنگ مس بود. انسان که این سنگ مس را دیگر شناخته بود

خودش عمداً آن را در آتش می انداخت و گودالی هم به هر شکلی که دلش می خواست می کند تا مس ذوب شده به داخل آن گودال برود و به شکل آن گودال در آید تا بعداً که سرد شد، انسان بتواند از آن به عنوان ابزار مسی استفاده کند. ابزار مسی سبب شد که انسان بتواند محصولات بیشتری از کشاورزی بدست آورد و نیز حیوانات بیشتری شکار کند (با سرنیزه‌ی مسی) و درختان را بهتر بتواند ببرد. زیرا کلنگ مسی بزرگتر بود و دسته نیز داشت و می شد آن را به گاو بست و خیش درست کرد. باخیش انسان می توانست زمین بیشتری را شخم بزند و محصول بیشتری به دست آورد. به همین ترتیب انسان ترقی کرد تا اینکه فلزات دیگر را کشف نمود و ابزار گوناگون ساخت. از ابتدای دوران مس تاکنون نزدیک ۷ هزار سال است. در عرض این ۷ هزار سال انسان پیشرفت‌های بسیار زیادی در ساختن ابزارهای گوناگون کرده است. کار ابزارسازی انسان بجایی رسیده که اکنون دارد به ستارگان آسمان راه پیدا می کند. دوران سنگ، چنانکه گفتیم، در حدود یک میلیون سال، بطول کشید، در حالیکه از ابتدای دوران مس تاکنون که عصر اتم و تسخیر فضا است فقط ۷ هزار سال است. هر چه انسان جلوتر می رود سرعت پیشرفت او زیادتر می شود. مثلاً پیشرفت‌هایی که بشر در ۲۰ ساله‌ی اخیر کرده است از تمام پیشرفت‌هایش در طول تاریخ بیشتر است.

## فصل دوم

# نظام‌های اجتماعی

تاکنون راجع به پیشرفت‌های فنی و ابزارسازی انسان سخن گفتیم ولی از روابط بین انسان‌ها و شکل زندگی دسته جمعی آن‌ها حرفی نزدیم. اکنون به بررسی این مطلب می‌پردازیم:

از ابتدای پیدایش انسان، یعنی از يك ميليون سال قبل تاکنون انسان همیشه به صورت جامعه زندگی کرده و هرگز مانند حیوانات پراکنده و تنها زندگی نکرده، ولی تمام جامعه‌های طول تاریخ به يك شکل نبوده. به طوریکه دو تن از بزرگترین دانشمندان و فیلسوف‌های قرن نوزدهم اروپا گفته‌اند، بشر تاکنون چهار نوع جامعه به خود دیده‌است و برای آینده نیز يك جامعه‌ی جدید قابل پیش‌بینی است. این چهار نوع جامعه که به آن چهار نظام اجتماعی هم می‌گویند درهمه‌جا وجود داشته. این چهار نوع جامعه یا چهار نظام اجتماعی به ترتیب زیر از پی یکدیگر آمده‌اند:

۱- جماعت‌های اشتراکی ابتدایی

۲- جامعه‌ی برده‌داری

۳- جامعه‌ی فئودالی

۴- جامعه‌ی سرمایه‌داری

جامعه‌ی پیش‌بینی‌شده‌ی آینده‌هم خود موضوع بحث دیگری است  
که در اینجا به آن نمی‌پردازیم:

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

**نظام‌های اشتراکی نخستین**  
جماعت اشتراکی ابتدایی  
برای مطالعه‌ی بیشتر

## فصل اول

# جماعت اشتراکی ابتدایی

تبرستان

www.tabarestan.info

از ابتدای پیدایش انسان تا پایان دوران سنگ و آغاز دوران مس، یعنی در حدود يك ميليون سال، انسان بصورت جماعت اشتراکی ابتدایی زندگی می کرده. جماعت اشتراکی ابتدایی خود دو صورت داشته :

الف- گله‌ی انسانی

ب- جماعت خانوادگی اشتراکی

گله‌ی انسانی که خود نزدیک يك ميليون سال طول کشیده (یعنی از ابتدای پیدایش انسان تا ۵۰ هزار سال پیش) عبارت از گروهی انسان بوده که مانند گله‌های حیوانات، دسته‌جمعی به دنبال غذا می‌گشته‌اند و هر کجا که خسته می‌شده‌اند، می‌خوابیده‌اند. یعنی تا ۵۰ هزار سال پیش انسان به صورت گله زندگی می‌کرد. افراد گله‌ی انسانی باهم به پیدا کردن غذا می‌پرداختند و اگر غذا پیدا نمی‌شد همدیگر را که البته خیلی کم چنین اتفاق می‌افتاد می‌دریدند و می‌خوردند. افراد هر گله‌ی انسانی باهم به پیدا کردن غذا می‌پرداختند و اگر غذا پیدا نمی‌شد همدیگر را که البته خیلی کم چنین اتفاق می‌افتاد می‌دریدند و می‌خوردند. افراد هر -

گله‌ی انسانی همیشه باهم بودند ولی تعداد افراد هر گله ثابت و مشخص نبود، مثلاً گاهی يك گله به چند گله تقسیم می‌شد و هر گله به طرفی میرفت و گاهی هم چند گله که به همدیگر میرسیدند باهم به يك گله تبدیل می‌شدند بنابراین افراد گله همیشه تغییر میکرد و مانند گله‌های حیوانات وحشی که در بیابان‌ها و جنگل‌ها به هم می‌پیوندند و از هم جدا می‌شوند، گله‌های انسانی نیز گاهی به هم می‌پیوستند و گاهی به چند گله‌ی کوچک تقسیم می‌شدند و هر گله به طرفی می‌رفت. گله‌ی انسانی تا ۵۰ هزار سال پیش وجود داشت.

جماعت خانوادگی نیز يك گله‌ی انسانی بود، منتهی فرقه‌ش با گله این بود که افراد جماعت خانوادگی دیگر از هم جدا نمی‌شدند و به همدیگر نمی‌پیوستند، بلکه همیشه ثابت بودند.

جماعت خانوادگی نزدیک ۵۰ هزار سال پیش به وجود آمد و تا ۷ هزار سال پیش دوام آورد. جماعت خانوادگی گروهی انسان بودند که با همدیگر نزدیکی خونی پیدا کرده بودند. روابط جنسی بین زن و مرد های گروه ابتدا نظم مشخصی نداشت ولی کم کم نظم مشخص پیدا کرد. یعنی در آغاز مثلاً پسر با مادر و خواهر با برادر هم روابط جنسی داشتند، ولی کم کم روابط بین مادران و پسران از بین رفت و سرانجام روابط جنسی دارای نظم مشخصی شد و باز هم مرتباً متناسب با زمان تغییر کرد تا به صورت روابط زن و شوهری امروز درآمد، پس جماعت خانوادگی در اصل همان گله است. منتها چون افراد آن ثابت است و از هم جدا نمی‌شوند، در نتیجه با یکدیگر رابطه‌ی خونی - خانوادگی پیدا می‌کنند، یعنی چون روابط آزاد است و افراد گروه نیز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، در نتیجه پس از یکی دونسل همه با هم فامیل می‌شوند.

اما ببینیم که در جماعت خانوادگی روابط افراد با یکدیگر چگونه است و مردم چطور زندگی می کنند. در جماعت خانوادگی يك یا چند ریش سفید وجود داشت که رئیس جماعت بودند تمام افراد جماعت از صبح تا غروب کار می کردند. مردها به شکار میرفتند و زن ها کشاورزی می کردند و تمام محصولی که از کشاورزی بدست می آمد و تمام حیواناتی که شکار می شد در انبار جماعت جمع می شد و افسراد جماعت به دستور ریش سفید هر چه می خواستند از آن مصرف می کردند. تمام اموال و آذوقه ی جماعت، اشتراکی بود یعنی هیچکس مالك خصوصی این اموال نبود. مالك تمام این اموال، جماعت بود و هر کس هر قدر احتیاج داشت مصرف می کرد، منتها ریش سفید بر این موضوع نظارت داشت و مواظب بود که کسی آذوقه ی جماعت را ریخت و پاش نکند. البته کسی هم اموال جماعت را ریخت و پاش نمی کرد، چون طبق اعتقادات خودشان این کار را گناه می دانستند. هر کس درست به اندازه ی خودش مصرف میکرد و همه هم این راه و رسم را بلد بودند و هیچکس از آن سرپیچی نمی کرد. اصلا در جماعت خانوادگی هر کاری رسم و آدابی داشت و همه این رسم و آداب را رعایت می کردند. بیشتر کارهای جماعت طبق رسم و آداب انجام می گرفت و کمتر کاری بود که از روی فکر و ابتکار یکنفر انجام گیرد. بدین دلیل هر کاری که می شد همه قبولش داشتند، چون تمام آن ها رسم و آداب را قبول کرده بودند. البته رسم و آداب هم از آسمان نیامده بود بلکه آن ها را هم فکر و ابتکار انسان ها درست کرده بود ولی نه در عرض يك روز و دو روز و حتی چند هفته، بلکه در عرض ده ها هزار سال، هر کس گوشه ای از آداب و رسوم را ساخته بود و در عرض ده ها هزار سال هر کس چیزی به آن اضافه کرده بود. آداب و رسوم خیلی به کندی کامل



میشد و هر کس سعی می کرد آن را درست اجرا کند. فقط وقتی که اجرائش خیلی مشکل می شد و یا اصلاً فایده ای نداشت، و این موضوع زیاد اتفاق می افتاد، آن وقت کس یا کسانی کم کم یا یکباره آن را تغییر می دادند و با شرایط جدید سازگارش می کردند. البته این تغییر آداب و رسوم همین طور به سادگی هم انجام نمی گرفت و اغلب سبب برخوردهای شدید اجتماعی می شد. بگذریم.

گفتیم که هر جماعت اشتراکی خانوادگی خود زندگی و اقتصاد مستقلی داشت. این جماعت در گوشه ای، در کنار چشمه یا رودخانه ای برای خود خانه درست کرده بود. زنان بچه ها را نگهداری می کردند و در اطراف محل سکونت خود کشاورزی می کردند و مردان بشکار میرفتند و لاشه های حیوانات و سایر چیزهای قابل خوردن را به خانه می آوردند زنان چون در خانه می ماندند و کشاورزی هم می کردند و خلاصه. زندگی را در محل سکونت اداره می کردند به رئیس خانواده تبدیل شدند ولی مردان چون صبح تا غروب فقط به دنبال شکار می رفتند و هر کس به گوشه ای از بیابان می رفت، در نتیجه از کار اداره خانواده بی خبر بودند و به ناچار گوش به فرمان زنان می کردند. این دوره را مادرشاهی نیز گفته اند، یعنی دوره ای که زنان فرمانروای خانواده بوده اند.

چنانکه گفتیم زندگی جماعت خانوادگی اشتراکی بود، یعنی هر کس هر چه قدر که می توانست کار میکرد و غذا به دست می آورد یا تولید می کرد و آنگاه همه باهم محصولات و غذاهای بدست آمده را مصرف می کردند و کسی نسبت به چیزی حق مالکیت فردی نداشت، در درون جماعت خانوادگی هم اگر اختلافی به وجود می آمد، این اختلاف به وسیله ریش سفیدان حل و فصل می شد. فرمان ریش سفید مورد پذیرش طرفین

قرار می‌گرفت. اما در مورد دعوای خارجی یعنی تجاوز يك جماعت خانوادگی بجماعت خانوادگی دیگر، مسئله با جنگ ختم می‌شد. عبارت دیگر هر جماعت خانوادگی ابتدا مثل يك کشور مستقل بود و دویا چند جماعت خانوادگی که در چند کیلومتری یکدیگر زندگی می‌کردند هیچگونه پیوند و منافع مشترکی باهم نداشتند<sup>۱</sup> البته این پیوند و منافع مشترك بین جماعت‌های خانوادگی يك منطقه بعد از اثر ضرورت‌هایی کم‌کم بوجود آمد).

هر جماعت خود دارای سرزمینی بود که در آن آب کافی، زمین برای کشاورزی و مرتع و شکارگاه وجود داشت. به عبارت دیگر هر کجا که آبی وزمینی و شکارگاه مناسبی وجود داشت، جماعت روستایی در آن ساکن می‌شد و برای خود خانه و کاشانه‌ای درست می‌کرد. گاهی اتفاق می‌افتاد که يك جماعت برای بدست آوردن آب و زمین و شکارگاه مناسب‌تر و بهتر، مجبور می‌شد به حق جماعت‌های دیگر تجاوز کند. این تجاوز سبب جنگ بین دو جماعت میشد. جنگ آنقدر ادامه پیدا میکرد تا يك جماعت پیروز شود. جماعتی که پیروز می‌شد تمام اسیران جنگی را می‌کشت. به عبارت دیگر، اصلا کسی اسیر نمی‌گرفت و هر يك از افراد دشمن را که به دستشان میرسید میکشتمند. دلیل این کار آنها هم روشن است. زیرا اگر کسی یکی از افراد دشمن را اسیر میکرد، می‌بایست باو غذا بدهد و چون برای سیر کردن شکم خودشان هم غذا به اندازه‌ی کافی وجود نداشت، در نتیجه این کار را نمی‌کردند. از طرفی اگر هم میخواستند شخص اسیر را به کار وادارند، این کار برای آنها صرف نداشت. زیرا کار شخص اسیر شکم خودش را هم نمی‌توانست سیر کند، چه رسد به اینکه سودی هم برای اسیرکنندگان داشته باشد. در آن روزگار ابزار کار انسان عبارت بود از

کلنگ سنگی، و یک نفر آدم اگر هم از صبح تا غروب کار می‌کرد، با چنین ابزار ناقصی، به اندازه‌ی شکم خودش هم نمیتوانست تولید کند. بدین جهت نگاهداری اسیران فایده‌ای نداشت و آنهایی که دزجنگ پیروز می‌شدند، اسیران را می‌کشتند.

### برای مطالعه‌ی بیشتر

برای اینکه انسان ابتدایی و شکل زندگی او را بهتر بشناسید، کتاب‌های زیر را بخوانید (اگر به ترتیب بخوانید بهتر است):

۱- چگونه انسان غول شد اثر مشترک ایلین و سگال

۲- از میمون تا انسان اثر فریدون شایان

۳- مقدمه‌ای بر تاریخ اثر م. بیدسرخ

۴- پیدایش انسان اثر پروفیسور نستورخ

۵- پیدایش انسان و عقاید داروین انتشارات سپهر

البته کتابهای دیگر نیز در این زمینه وجود دارد که مطالبشان سنگین-

تر است و برای خوانندگان این کتاب فعلا قابل استفاده نیست.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## نظام اجتماعی برده‌داری

نظام برده‌داری

از هم‌پاشیدن برده‌داری

برای مطالعه بیشتر

## فصل اول نظام برده‌داری

چنانکه قبلاً گفتیم، در حدود هفت هزار سال پیش در اثر تجربه‌ی انسان مس کشف گردید<sup>۱</sup> (ذوب شدن سنگ مس درون آتش). کشف مس باعث شد که انسان بتواند ابزار کار مسی، از جمله کلنگ مسی بسازد کلنگ مسی بسیار بزرگتر از کلنگ سنگی بود. این کلنگ دونا جای دستی داشت و یک دسته، یک نفر از جلو دسته‌ی آن را میگرفت و کلنگ را روی زمین میکشید، یک نفر دیگر هم که به دنبالش اومی رفت جای دستی‌های کلنگ را می‌گرفت و روی زمین فشار میداد. در نتیجه زمین شخم زده میشد. شخم زدن با کلنگ مسی بسیار آسان‌تر بود با آن میشد روزانه زمین بیشتری را شخم زد، زیرا کلنگ مسی بزرگ بود و دو جای دستی داشت و می‌شد آن را روی زمین کشید، در صورتی که کلنگ سنگی کوچک بود و جای دستی نداشت و نمی‌شد آن را در روی زمین کشید یعنی میبایست انسان آن را بالا ببرد و به زمین بکوبد، این کار خیلی سخت بود و شخم زدن یا کندن زمین به کندی انجام میگرفت. در حالی که با کلنگ مسی کار تندتر و بهتر انجام می‌پذیرفت. چیزی نگذشت که انسان به این نتیجه رسید که میتوان کلنگ

مسی را بیک حیوان مانند خر یا گاو بست. حیوانی که زورش هم حتی بیشتر از انسان است. این کلنگ مسی را که انسان آن را به حیوانات می-بست ما خیش می‌نامیم خیش وسایر ابزار مسی سبب شد که تولید انسان بالا رود، در نتیجه یک انسان می‌توانست روزانه بیشتر از آنچه که برای سیر کردن شکمش لازم است تولید کند. دیگر از این پس اگر جنگی در می‌گرفت اسیران جنگی را نمی‌کشتند، بلکه آن‌ها را زنده نگه می‌داشتند و از آن‌ها کار می‌کشیدند. کار اسیرها دیگر برای اسیرکنندگان سود داشت. زیرا با ابزار جدید مسی هر کس می‌توانست بیشتر از آنچه برای سیر کردن شکمش لازم است، تولید کند. بدین جهت از این پس اسیران جنگی را «برده» یا «بنده» می‌گفتند. بر یعنی سود و برده یعنی کسی که سود می‌دهد. بنده هم یعنی کسی که بسته شده است یا بند به دست و پایش است. برده‌ها از صبح تا غروب برای اسیرکنندگان خودکار می‌کردند و در عوض غذای بخور و نمیری به آن‌ها می‌دادند. کار برده‌ها سبب شد که مقدار محصول و تولید جماعت خانوادگی زیاد شود. چون دیگر غذای کافی برای افراد جماعت خانوادگی وجود داشت و مقدار غذا حتی زیادتر از مقدار مصرف افراد جماعت بود، انبارها پر از محصول شد و در نتیجه جماعت‌ها ثروتمند شدند. ریش سفیدان جماعت از نفوذ و اعتبار خود استفاده کردند و کم‌کم به مالک اموال و برده‌های جماعت تبدیل شدند. جماعت خانوادگی که قبلاً یک جامعه‌ی اشتراکی بود شکلش عوض شد به یک جامعه‌ی طبقاتی تبدیل گردید. ریش سفیدان و افراد بانفوذ جماعت به طبقه‌ی برده داران تبدیل شدند. در مقابل طبقه‌ی برده داران طبقه‌ی بردگان قرار داشت. بردگان

---

۱- در بعضی جاها مانند هندوستان که ابتدا آهن کشف گردید، خیش و ابزار آهنی سبب این کار شد.

بازنجیری که بردست و پا داشتند در زیر ضربات شلاق و چوب برای برده داران زحمت می کشیدند. برده مانند حیوان بود و او را خرید و فروش هم می کردند. برده داران بردگان را هر طور که دلشان می خواست مجازات می کردند و کتک می زدند. بردگان نیز مجبور به اطاعت و انجام کارهای وحشتناک و طاقت فرسا بودند. مأموران و مراقبان مواظب بودند که بردگان حتی لحظه ای هم از کار غافل نشوند. برده داران هر چه ثروت مندتر می شدند، طمعشان بیشتر می شد و بیشتر به فکر برده های زیادتر و دارایی فراوان تر می افتادند. در نتیجه آن ها به جماعت ها و جامعه های اطراف خود نیز حمله می کردند و مردمان آن سرزمین ها را اسیر می نمودند و به برده تبدیل می کردند. کم کم شهرها و کشورهای بزرگ برده داری به وجود آمد. برده دارن بزرگ پادشاه این کشورها شدند. فرعون های مصر و پادشاهان جهان باستان از برده داران بزرگ دنیای قدیم بوده اند. این برده داران بزرگ هر چه زورشان بیشتر می شد، بیشتر به سرزمین های دور و نزدیک حمله می کردند و مردمان آن سرزمین ها را اسیر و برده مینمودند.

امپراتوری بزرگ پارس یکی از امپراتورهای بزرگ روی زمین بود. تمام کشورهای ایران و مصر و سوریه و عراق و ترکیه و پاکستان و افغانستان امروز و قسمت هایی از کشور شوروی جزء امپراتوری بزرگ پارس بوده است.

البته برخی جماعت های خانوادگی این کشورها را برده نکرده بودند. بلکه آن ها را به حال خود گذاشته بودند و فقط از آن ها سالیانه مالیات های کلان و کمر شکن می گرفتند. این مالیات ها جنسی بود، یعنی مأموران دولت، قسمت اعظم محصولات این جماعت ها را از آن ها می گرفتند. چون مقدار مالیات خیلی زیاد بود، در نتیجه مردم جماعت های

خانوادگی یا به کوه و بیابان به دنبال غذا فرار می کردند و برگ و ریشه‌ی درختان جنگلی و بیابانی را می خوردند و یا از گرسنگی می مردند. گذشته از گرفتن مالیات، از این جماعت‌ها بیگاری هم می کشیدند. در سرتاسر امپراتوری، این جماعت‌های مالیات پرداز وجود داشتند، اما شکل اساسی روابط تولید جامعه، برده داری بود. برده‌ها در مزارع و کشتزارهای برده داران در شرایطی طاقت فرسا کار می کردند. ساختمان‌های عظیم دولتی و پرستشگاه‌ها و غیره را نیز بردگان می ساختند. بقایای بسیاری از این ساختمان‌ها هنوز وجود دارد مانند: اهرام سه گانه‌ی مصر و غیره. در شهرها نیز، بندگان در کارگاه‌های برده داران کار می کردند این بندگان در عوض کار خود فقط جیره‌ی مختصری می گرفتند که به زحمت شکم‌شان را سیر می کرد. مراقبان هم همیشه باشلاق بالای سر برده‌ها بودند، هر کس را که کار نمی زدند بزرگترین برده داران خود پادشاهان و نیز روحانیان بودند. گذشته از آن‌ها، حکام و درباریان و فرمانداران، غیره و نیز ثروتمندان، همه برده دار بودند. برده داران حق داشتند برده‌های خود را بکشند و یا کتک بزنند و یا بفروشند. علاوه بر این برده داران از کنیزان، یعنی زن‌های برده، برای عیاشی استفاده می کردند. در خانه‌های ثروتمندان همیشه کنیزهای زیادی بود که خود برده داران و یا فرزندان و مهمانان آن‌ها از این کنیزها برای عیاشی استفاده می کردند و اگر کنیزی صاحب فرزندی هم می شد، آن فرزند را غلام خانه زاد می گفتند. استفاده از کنیز برای عیاشی، از نظر دینی هم هیچ اشکالی نداشت زیرا دین، برده‌ها و کنیزها را آدم به حساب نمی آورد مثلاً کتاب دینی اجازه می دهد که کسی بدون عقد و نکاح با کنیز خودش جماع کند و این موضوع را اصلاً بد نمی داند. گذشته از این، در ایران بعد از اسلام که بقایای برده داری وجود داشت، غلام بازی



نیز رایج بود این موضوع از لابلای آثار و نوشته‌های ادبی به خوبی نمودار است.

بهره‌کشی انسان از انسان در نظام برده داری کاملاً عینی و روشن است. به عبارت دیگر برده‌داران بطور کاملاً علنی و بدون هیچگونه پرده‌پوشی و ظاهر سازی از برده‌ها کار می‌کشند. همین موضوع سبب آگاهی و در نتیجه خشم برده‌ها می‌گردید. برده‌ها بارها قیام‌های بزرگ و کوچک به راه انداختند. یکی از بزرگترین قیام‌های برده‌های دنیا، قیام اسپارتاکوس است که در سال ۷۳ قبل از میلاد در امپراتوری روم شروع شد و در سال ۷۱ قبل از میلاد به پایان رسید. یعنی این قیام بزرگ تاریخ که رهبری آن در دست یکی از بردگان انقلابی به نام اسپارتاکوس قرار داشت مدت سه سال تمام طول کشید و سرانجام شکست خورد.

قیام‌های دیگری نیز از جانب برده‌ها به راه افتاد. در تمام کشور های برده‌دار، بردگان قیام می‌کردند. ولی چون خواست آنها مشخص نبود و چون نمی‌دانستند که چگونه حکومتی باید درست کننده در نتیجه شکست می‌خوردند.

روشن است که بدون يك حزب انقلابی نمی‌توان انقلاب كرد و بدون داشتن يك نظریه‌ی (تئوری) انقلابی نمی‌توان حزب انقلابی درست كرد. برده‌ها نه دارای نظریه‌ی انقلابی بودند و نه می‌توانستند حزب انقلابی درست کنند، بدین جهت شکست می‌خوردند. برده‌ها در اثر کار طاقت فرسا و از ظلم و جور به تنگ می‌آمدند و در نتیجه قیام می‌کردند: آتش می‌زدند، می‌کشتند، غارت می‌کردند و ویران می‌ساختند، فقط همین وبس. اگر هم حکومت از بین می‌رفت و پادشاه و سایر برده‌داران اسیر می‌شدند، خود بردگان نمی‌دانستند که باید با آن‌ها چگونه رفتار کنند. مثلاً برده‌های

انقلابی خیال میکردند که اگر خودشان پادشاه شوند باید برده‌داران را برده‌کنند و خودشان برده‌دار شوند، چون به‌غیر از این، نظام و حکومت دیگری را نمی‌شناختند، واضح است که اگر هم چنین می‌شد، هیچ فایده‌ای نداشت، زیرا باز هم حکومت برده‌داری از بین نرفته بود، فقط جای برخی از برده‌ها با برده‌داران عوض شده بود. اصلاً در چنان شرایطی از جهل و ناآگاهی توده‌های برده، از بین بردن ظلم و جور به‌طور کلی ممکن نبود. ظلم و جور زاییده‌ی عقب‌ماندگی انسان بود. انسان‌نادران و عقب‌مانده‌باید هم ظلم ببینند و زجر بکشند چاره‌ی دیگری ندارد.

## فصل دوم

# از هم پاشیدن نظام برده داری

چنانکه گفتیم این قیام‌ها به علت نبودن آگاهی کافی، همه شکست می‌خورد، اما از طرفی برده‌ها برای برده‌داران از دل و جان کار نمی‌کردند، بلکه سعی میکردند، هر طور شده و به هر بهانه‌ای که شده، از زیر کار شانه خالی کنند. البته نگهبانان و مراقبان يك لحظه هم از کار خود غافل نمی‌شدند و برده‌ها را راحت نمی‌گذاشتند. اگر برده‌ای هنگام کار کمی سرش را برمی‌گرداند، بلافاصله ضربه‌ی گزنده‌ی شلاق را بر پشت خود حس می‌کرد. اگر برده‌ای مثلاً پایش می‌شکست یا توانایی کار کردن را از دست می‌داد، یا او را در گودال اجساد می‌انداختند و یا ذراچی دیوار زنده زنده دفنش میکردند. مدارکی به دست آمده که برده‌ها را در گورهای جداگانه نمی‌گذاشته‌اند، بلکه در گودال مشترك می‌ریخته‌اند. با این همه باز هم بردگان به شکل‌های مختلف از کارکوتاهی میکردند و ابزار کار را خراب می‌کردند. قیام‌های آن‌ها هم اگرچه، چنانکه گفتیم، همه شکست می‌خورد، ولی در عوض برده‌داران را به وحشت می‌انداخت و در نتیجه پایده‌های حکومت آنان را دچار تزلزل میکرد. برده‌داران بطور کلی از چند چیز ناراحت و در عذاب بودند:

- ۱- قیام‌های پی‌درپی برده‌ها که هر دم شعله برمی‌افروخت و مال و زندگی برده‌داران در معرض نابودی قرار می‌داد.
- ۲- برده‌ها از دل‌وجان‌کار نمی‌کردند.
- ۳- برده‌ها علاقه‌ای به محافظت از ابزار نشان نمی‌دادند و در نتیجه ابزارهای جدیدتر و دقیق‌تر خراب می‌شد.

این امر برده‌داران را به فکر چاره انداخت. آنها چنین بنظرشان رسید که اگر از محصولی که برده‌ها تولید می‌کنند سهمی بخودشان برسد، برده‌ها تشویق می‌شوند و در نتیجه، بیشتر کار خواهند کرد. برخی از برده‌دارها این چاره را بکار بردند، یعنی به برده‌های خود گفتند که: «گذشته از جیره‌ی روزانه‌ای که می‌گیرید، تکه‌زمین کوچکی هم به هر یک از شما می‌دهیم که آن را برای خودتان بکارید». این کار هم از شدت خشم برده‌ها می‌کاست و هم آنان را بکار بیشتر تشویق می‌نمود. گذشته از این، برده‌داران اجازه‌ی داشتن زندگی مستقل و خانواده و غیره هم، کم‌کم به برده‌های خود دادند. از طرفی دیگر برده‌داران کشاورزان آزاد را هم مجبور به کار مجانی در روی زمین‌های خود می‌کردند و با قسمتی از محصول آن‌ها را به‌زور به‌عنوان بهره‌میگرفتند. در نتیجه تمام تولیدکنندگان مستقیم جامعه، یعنی هم برده‌ها و هم کشاورزان آزاد، همگی به چیزی شبیه به نیم‌برده تبدیل شدند، یعنی کشاورز وابسته به زمین که در زبان‌های اروپائی آن را سرف و در زبان فارسی ما به آن رعیت می‌گوییم. بعداً هم که بیگار کم شد و یا در برخی جاها تقریباً از بین رفت و جای آن را همان سهمی از محصول گرفت که مالکان به‌زور از کشاورزان می‌گرفتند، دیگر طبقه‌ی برده در جامعه وجود نداشت، جای آن را طبقه‌ی رعیت گرفته بود. نظام اجتماعی جدیدی بوجود آمده بود که ما به آن فئودالیزم

### برای مطالعه بیشتر

برای اینکه نظام برده داری، چگونگی زندگی انسان و داستان رنج، مبارزه و سرانجام تکامل او را در این نظام اجتماعی بهتر بشناسید، کتاب های زیر را بخوانید (اگر به ترتیب بخوانید بهتر است):

- ۱- تاریخ دنیای قدیم اثر کوروفکین
  - ۲- انسان در گذرگاه تاریخ اثر مشترک ایلین و سگال
  - ۳- سیری در تاریخ ایران باستان اثر فریدون شایان
- البته کتاب بسیار پرارزش دیگری در این زمینه وجود دارد که امیدواریم آن را سال های بعد که معلومات وسیع تری پیدا کردید بخوانید. این کتاب «تاریخ جهان باستان»، اثری سه جلدی، است که گروهی از دانشمندان به سرپرستی «دباکوف» آن را نوشته اند و ترجمه ی فارسی آن به وسیله ی «باقر مؤمنی و نشر اندیشه» چاپ و منتشر شده.

## نظام اجتماعی فنودالی

نظام فنودالیزم

طبقات در نظام فنودالیزم

اشکال سه‌گانه‌ی بهره‌در فنودالیزم

مذاهب‌های بزرگ فنودالی

جنبش‌های دهقانی

پیدایش پیشه‌وری و تشکیل شهر

پیدایش نطفه‌های سرمایه‌داری

تضاد سرمایه‌داران با فنودال‌ها

برافتادن نظام فنودالی

برای مطالعه‌ی بیشتر

## فصل اول

# نظام فتودالیزم

فتودالیزم دورانی از تاریخ بشری است که کمابیش در تمام کشور های جهان وجود داشته. این دوران درچین تقریباً دوهزارسال طول کشیده و دربرخی از کشورهای دیگر هزار تا هزاروپانصدسال. درکشور خودمان هم فتودالیزم درحدود بیشتر از ۱۵۰۰سال دوام آورد.

مالکیت زمین درفتودالیزم پلکانی بود، یعنی شاه مالک تمام زمین- های کشور بود، بعد هر قسمت بزرگ از مملکت را به یکی از درباریانش می داد تا از درآمدش برای خود استفاده کند، بشرط اینکه اولاً برای شاه و دولت خدمتی نظامی و سیاسی انجام دهد، یعنی یکی از مقام های دولتی را به عهده بگیرد. مثلاً حاکم قسمت یادشده باشد. آن قسمت از مملکت را که شاه به چنین شخصی می داد تیول یا اقطاع می گفتند و شخصی را هم که تیول به او داده می شد تیولدار مینامیدند. در زبان های دیگر لغات دیگری برای تیول و تیولدار و غیره وجود دارد. مثلاً در زبان های اروپائی می گویند بنه فیس و غیره. ما در اینجا کاری با لغات و اختلاف- های جزئی آنها نداریم، فقط به مفاهیم کلی توجه می کنیم. مثلاً تیول با اقطاع کمی فرق دارد ولی شرح و توضیح این فرق های کم اهمیت در این

مقاله‌ی کوچک لازم نیست. اگر کسی خواست این اختلاف‌ها را بفهمد و موضوع را دقیق‌تر مطالعه کند، میتواند به کتاب‌هایی که بعداً معرفی خواهیم کرد مراجعه کند.

گفتیم شاه که مالک‌عالی تمام زمین‌های کشور بود، يك یا چند ایالت را به‌عنوان تیول بیک نفر تیولدار میداد. تیولدار پادشاه نیز در مقابل این بخشش شاه، یکی از مقام‌های مهم مملکتی را به‌عهده میگرفت. مثلاً حاکم ایالت مزبور می‌شد و نیز سالانه هدایا و پیشکش و غیره برای پادشاه می‌برد. این شخص تیولدار نیز زمین‌هایش را بچند قسمت تقسیم میکرد و هر قسمت را بشخص دیگری به‌عنوان تیول میداد. این شخص جدید يك تیولدار درجه‌ی دوم بحساب می‌آمد، که او هم تیولدار درجه‌ی اول را ارباب خود میدانست و نسبت به او وظیفه داشت که وظایفی انجام دهد، مثلاً حاکم تیول خود باشد و نیز سالانه پیشکش‌ها و هدایای شخصی برای ارباب خود ببرد. به همین ترتیب تیولدار درجه سوم و غیره. يك روستا میتواند در همین حال بر اساس سلسله مراتب چند تیولدار داشته باشد: یکی تیولدار بزرگ بود که يك یا چند ایالت بزرگ را در تیول خود داشت و از شاه مستقیماً اطاعت میکرد، دوم تیولداری بود که چند شهر را با روستاهایش در تیول خود داشت و از تیولدار بزرگ اولی اطاعت می‌کرد، سوم تیولداری بود که چند روستا را در تیول خود داشت و از تیولدار دومی اطاعت میکرد و غیره.

در ابتدای دوران فئودالیزم، تیول را همانطور که میدادند، پس هم می‌گرفتند، ولی بعداً که فئودالیزم تکامل پیدا کرد دیگر تیول ارثی شده بود و آنرا پس‌نمی‌گرفتند و تیول هر شخص به وارثان آن شخص میرسید. در اواخر دوران فئودالیزم تیول بکلی از بین رفت و جای آنرا ملکداری



یعنی مالکیت شخصی بر زمین گرفت، یعنی مالکیت مالکانی که خود صاحب يك یا چند ده بودند و روستائیان را استثمار میکردند.

پس میتوان گفت که فئودالیزم دارای سه دوره است:

۱- دوره ی رواج تیول غیر ارثی

۲- دوره ی رواج تیول ارثی

۳- دوره ی رواج ملکداری

آخرین مرحله ی فئودالیزم همان ملکداری یا مالکیت شخصی بر زمین است که در ایران تا قبل از اصلاحات ارضی به شدت وجود داشت در این دوره از فئودالیزم دیگر زمین را به عنوان تیول به کسی نمیدهند بلکه روستاهای بزرگ و کوچک و حتی قطعات زمین در اختیار مالکانی است که پشت اندر پشت مالک آن روستا یا زمین بوده اند. البته گاهی زمین خرید و فروش هم میشود.

در فئودالیزم علاوه بر تیولداری و ملکداری، وقف و خالصه نیز وجود دارد. به عبارت دیگر برخی مسجدها، کلیساها، مقبره ها هر کدام تعداد زیادی روستا دارند که وقف نامیده میشود در مورد خالصه هم باید گفت که پس از کسر تیول و ملک و وقف مقداری از زمین ها برای شخص پادشاه یا دولت باقی میماند که آن را به کسی تیول نمی دهد و به وسیله ی مأموران دولت اداره میشود. این زمین ها را خالصه میگویند. در اواخر فئودالیزم در اکثر کشورهای جهان، قسمت اعظم زمین های خالصه به املاک سلطنتی تبدیل میشود.

پس بطور کلی در نظام فئودالیزم چند نوع مالکیت زمین داریم:

۱- تیول (مالکیت مشروط)

۲- وقف

- ۳- ملك  
۴- خالصه

در بالا هر يك از این چهار نوع مالکیت فئودالی را در ایران بطور مختصر شرح دادیم، اکنون ببینیم در سایر کشورهای جهان وضع چگونه بوده است.

گفتیم که نظام فئودالیزم تقریباً در تمام کشورهای جهان وجود داشته. البته باید به یاد داشت که کلیات فئودالیزم در همه جا یکی بوده، فقط جزئیات آن در جاهای مختلف باهم کمی فرق داشته، مثلاً در اروپا درست همین چهار نوع مالکیت وجود داشته، شخص پادشاه را که مالک عالی تمام زمین‌ها بوده سنیور می‌گفته‌اند. تازه این تیولدار فقط نسبت به ارباب خود که سنیور باشد و اسال بوده ولی نسبت به زیردست خود یعنی تیولدار درجه‌ی دومی که از او تیول می‌گرفته سنیور به حساب می‌آمده، و همین تیولدار درجه‌ی دوم که و اسال تیولدار درجه اول بوده، خود سنیور تیولدار درجه سوم به حساب می‌آمده و تیولدار درجه‌ی سوم و اسال او. پادشاه سنیور کل بوده و و اسال کسی به حساب نمی‌آمده، آخرین تیولدار نیز یعنی کوچکترین تیولداری که دیگر کسی از او تیول نمی‌گرفته فقط و اسال بوده و سنیور کسی به حساب نمی‌آمده، بقیه همه بدون استثناء سنیور زیردست‌های خود بوده‌اند و و اسال بالای دست‌های خود. این سنیورها و و اسال‌ها خود دستگاه اداری و نظامی و سیاسی مملکت را هم تشکیل می‌داده‌اند. هر و اسال فقط از سنیور خود اطاعت می‌کرد. بطوریکه يك ضرب المثل اروپائی می‌گوید:

«و اسال و اسال من. و اسال من نیست.»

موقع جنگ نیز سنیور بزرگ و اسال‌های خود را با سپاه احضار

میکرده و آن واسال‌ها نیز هر يك واسال‌های خود را با سپاه فرا می -  
خوانده‌اند والسی آخر و تمام آنها در جنگ برای سنیور بزرگ می -  
جنگیده‌اند در مورد جانشین کلمه‌ی تیول همچنانکه گفتیم اروپایی‌ها  
کلمات فتود و بنه فیس و غیره را بکار می‌برده‌اند که معنی‌هایشان اختلاف  
چندانی ندارد:

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل دوم

# طبقات در نظام فئودالیزم

تبرستان

www.tabarestan.info

طبقه‌ی استثمارگر در نظام فئودالیزم، فئودال‌ها هستند. تمام واسال‌ها و سنیورها، ملکداران، روحانیان و گردانندگان مؤسسات مذهبی (مسجد-ها و مقبره‌های مقدس و کلیسا و غیره)، کارکنندگان دستگاه اداری و عمالشان همه جزء طبقه‌ی فئودال بحساب می‌آیند. در مقابل طبقه‌ی فئودال که بهره‌کش است، طبقه‌ی دهقان قرار دارد که بهره‌ده است. در نظام فئودالیزم قسمت اعظم مردم کشور را توده‌های دهقانان تشکیل می‌دهند، فئودال‌ها عده‌ی معدودی هستند که گاهی از چند خانواده‌ی بزرگ تجاوز نمی‌کنند. در ایران ساسانی (قبل از اسلام) که نظام فئودالیزم در آن حاکم بوده، با وجود اینکه کشور خیلی پهناور و بزرگ بوده، ولی فقط هفت خاندان بزرگ فئودال در آن وجود داشته‌اند. البته طبقه‌ی فئودال فقط محدود به این هفت خاندان نبوده ولی استخوان‌بندی اصلی طبقه‌ی فئودال را همین هفت خاندان تشکیل می‌داده‌اند. در مقابل، میلیون‌ها میلیون توده‌ی دهقان وجود داشته که تمام عمر زحمت میکشیده‌اند و حاصل دسترنج خود را به عنوان بهره‌ی مالکانه و مالیات به گلوی بهره‌کشان یعنی طبقه‌ی فئودال، می‌ریخته‌اند. البته در کنار این دو طبقه‌ی اصلی، پیشه‌وران

نیز وجود داشته‌اند. پیشه‌وران بیشتر در شهر ساکن بوده‌اند. اکثر پیشه‌وران در دوران فتودالیزم دارای وضع بدی بودند، فقط عده‌ی کمی از آنها که به فتودال‌ها وابسته بودند و در حول و حوش آنها قرار داشتند وضعیتشان نسبتاً بهتر بود. بعدها همین پیشه‌وران رشد کردند و نطفه‌های سرمایه‌داری را ریختند و پس از سقوط فتودالیزم در کشورهای مختلف، به صاحبان اصلی ملك و ملت و طبقه‌ی اصلی بهره‌کش تبدیل شدند که بعداً درباره‌ی این موضوع سخن خواهیم گفت.

گفتیم که تیولدارهای درجه‌ی اول از شاه زمین می‌گرفتند و تیولدارهای درجه دوم هر يك قسمتی از تیول تیولدار درجه‌ی اول را از اومی گرفتند و تیولدار درجه‌ی سوم نیز قسمتی از تیول تیولدار درجه‌ی دوم را، الی آخر. آخرین تیولدار در این سلسله مراتب، یعنی کوچکترین تیولداری که خود زمینش را به کسی تیول نمی‌داد، زمین‌های خود را بین روستاییان تقسیم می‌کرد و هر قطعه را به يك یا چند نفر میداد که بکارند و سالانه مثلاً چهار پنجم محصول را به عنوان بهره‌ی مالکانه به او تحویل دهند. البته این تمام بهره‌کشی طبقه‌ی فتودال نبود، بلکه دهقان مجبور بود که به اربابان خود به اشکال مختلف بهره‌مالیات بپردازد. مثلاً بابت مرغ و گوسفندی که در خانه دارد، بابت درختی که در کنار خانه‌اش نشانده‌است، بابت کشمش که در آفتاب خشک می‌کند، بابت قالی و پارچه‌ای که زنش در خانه می‌بافد و غیره. بخاطر تمام این‌ها می‌بایست بهره بپردازد.

البته چون شخص تیولدار نماینده‌ی دولت بود و خود نیز حکومت آن محل را به صورت به‌عهده داشت، بنابراین چیزی را که از کشاورز می‌گرفت هم شکل بهره و سود داشت و هم شکل مالیات، بنابراین استثماری را که طبقه‌ی فتودال در آغاز فتودالیزم از دهقانان می‌کند معمولاً بهره-

مالیات می‌نامند. اغلب، بهره‌مالیات‌ها را به وسیله‌ی گروه‌های سرباز می‌گرفتند که آنها را مالیات‌بگیر یا تحصیلدار می‌نامیدند.

در زمین‌های وقف و خالصه و ملك (مالکیت شخصی ملاکان) نیز تقریباً به همین شکل از دهقانان بهره‌کشی می‌شد. یعنی در هر صورت برای دهقانان فرق نمی‌کرد که اربابشان که باشد، پادشاه یا مسجد و کلیسا یا تیولدار یا ملکدار، هر کس که می‌خواست باشد، از او باشکال مختلف بهره‌مالیات می‌گرفتند. مهم‌ترین این بهره‌ها بهره‌ی مالکانه بود که تقریباً در اکثر جاهای ایران چهارپنجم کل محصول بود. تمام تولیدات دیگر دهقان‌ها از جوراب‌بافی زنش تا کشمش خشک کردن خودش همه و همه بهره‌مالیات داشت.

آنچه بر شمردیم بهره - مالیات‌هایی بود که از درآمد دهقان گرفته می‌شد. مالیات‌های دیگری نیز از دهقانان می‌گرفتند از جمله، سرباز. یعنی هر خانواری می‌بایست تعداد معینی سرباز به فتودال بدهد، یا مالیات سرانه، یا پیشکش و بسیاری مالیات‌های گوناگون دیگر. علاوه بر همه‌ی این‌ها دهقانان می‌بایست بیگار نیز بدهند. یعنی سالانه روزهای مشخصی را برای فتودال‌ها بطور مجانی کار کنند. درباره‌ی انواع بهره‌مالیات‌های فتودالی در ایران، کتاب‌های کم، ولی‌پرازشی در زبان فارسی وجود دارد که استفاده از آن‌ها نیاز به معلومات بیشتری دارد، امیدواریم که خوانندگان این کتاب توفیق مطالعه‌ی آن‌ها را هم پیدا کنند.

## فصل سوم

# اشکال سه‌گانه‌ی بهره در فنودالیزم

بطور کلی میتوان گفت در طی دوران دراز فنودالیزم، بهره - مالیات سه‌شکل اساسی داشته، که هر یک به ترتیب زیر جانشین دیگری شده است:

الف- بهره‌ی کاری

ب- بهره‌ی جنسی

ت- بهره‌ی پولی

بهره‌ی کاری که بیشتر از سایر انواع بهره بشکل استثمار در نظام برده‌داری شبیه است، در اوایل دوران فنودالیزم مرسوم بوده. یعنی ارباب تکه زمینی را به رعیت میداده تا آن را برای خود بکار و در عوض او را مجبور می‌کرده، روی زمینی که متعلق به ارباب است. بطور رایگان و به عنوان بیگار کار کند. بهره‌ی کاری، بدین صورت مخصوص دوران نخستین فنودالیزم است و چنانکه گفتیم به شکل استثمار بردگان شباعت زیادی دارد. البته در بسیاری از جوامع، بهره‌ی کاری به این شکل هرگز وجود نداشته و شکل بهره از همان ابتدا جنسی بوده. در واقع بردگانی که در آغاز فنودالیزم به رعیت تبدیل شده‌اند، بیشتر بهره‌ی کاری به

ارباب می‌داده‌اند، اما کشاورزان آزاد یعنی اهالی جماعت‌های آزادروستایی که به وسیله‌ی فئودال‌ها تسخیر می‌شدند و در نتیجه به رعیت تبدیل می‌گردیدند، از همان آغاز به فئودال‌ها بهره‌ی جنسی یعنی سهمی از محصول را می‌پرداختند. البته اینان هم کار بی‌مزد (بیگار) برای ارباب انجام می‌دادند، ولی این کار جزئی و فرعی بود.

بهره‌ی جنسی بعدها جانشین بهره‌ی کاری شد. در برخی نقاط هم، چنانکه گفتیم. از همان آغاز بهره‌ی جنسی رایج بود. کشاورز مجبور بود مقدار زیادی از محصول را به صورت‌های مختلف به‌عنوان بهره و مالیات به ارباب و دولت بپردازد. بهره- مالیات‌های گوناگون حد و مرزی نداشت. کشاورزان می‌بایست، چنان که قبلاً هم گفتیم، حتی بابت کشمش که در زیر آفتاب خشک می‌کنند، بهره‌ای به نام «حق آفتاب» بپردازند خلاصه فقط مقدار ناچیزی از محصول برای آن‌ها باقی می‌ماند که به زحمت شکمشان را سیر می‌کرد.

البته کشاورزانی که بهره‌ی جنسی می‌پرداختند، می‌بایست بهره‌ی کاری هم (بیگار) در کنار آن بپردازند، منتها چنانکه گفتیم مقدار آن نسبت به گذشته ناچیز بود. در آغاز، بهره‌ی کاری برای تولید کشاورزی و اداره‌ی املاک ارباب بود ولی بعدها که بهره‌ی اصلی همان بهره‌ی جنسی شد، بهره‌ی کاری به صورتی فرعی درآمد. یعنی دهقانان می‌بایست کارهای خانه و احياناً مزارع خصوصی ارباب را بطور مجانی انجام دهند و خانه و ساختمان و غیره برای او بسازند. ساختمان‌های مساجد، ادرات دولتی و بناهای تاریخی دوران فئودالیزم، همه به وسیله‌ی بیگار دهقانان ساخته شده.

پس در دورانی که بهره‌ی جنسی بهره‌ی اساسی بود، بهره‌ی کاری



هم در کنار آن وجود داشت، منتها بهره‌ی فرعی بود. دادن سرباز هم در واقع يك نوع بهره‌ی کاری بود. بهره‌ی جنسی تقریباً تا اواخر دوران فتودالیزم دوام آورد. این بهره دوران عمرش خیلی زیاد بوده و نزدیک به تمام دوران فتودالیزم را دربر گرفته.

بهره‌ی پولی، برعکس، دوران عمر کوتاهی دارد. در همین اواخر دوران فتودالیزم، در اثر رشد روابط پولی در روستا و رونق خرید و فروش با پول (به جای مبادله مستقیم) این نوع بهره رونق یافت. برخی از پادشاهان و فتودال‌ها در هنگام جنگ‌ها و سایر مواقع که به پول نیاز داشته‌اند، کوشیده‌اند تا بهره‌ی جنسی را به بهره‌ی پولی تبدیل کنند. بهره‌ی پولی در واقع همان اجاره‌بها و مالیات نقدی است. در فتودالیزم ایران، اجاره (بهره پولی) زیاد رونق نیافت و حتی تا این اواخر هم همان بهره‌ی جنسی رایج بود، اما مالیات‌های نقدی در این اواخر نسبتاً توسعه یافت.

## فصل چهارم

# مذاهب‌های بزرگ فنودالی

در نظام برده‌داری، انسان در ضمن تولید و تجربیات تولیدی، سطح آگاهی کم‌کم بالا رفت. دانشمندان و هنرمندان بزرگی در دوران برده‌داری به وجود آمدند، علم و هنر و فلسفه پیشرفت زیادی کرد. هندیان باستان خط الفبایی صوت نگار را که هم اکنون هم بهترین خط‌های حال و گذشته‌ی جهان است و تقریباً در تمام کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی رایج است اختراع کردند، صفر را کشف کردند و ارقام دهگانه‌ی حساب را (۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹) درست کردند. بعضی از فیلسوف‌های روم و یونان باستان عقاید بسیار پرارزشی در شناخت جامعه و طبیعت عرضه کردند: اپیکور و دموکریت نظریات ارزشمندی در باره‌ی وجود، بطور کلی، داشتند و عقاید هراکلیت در مورد حرکت ماده دارای ارزش بسیار زیادی بود. خلاصه در در دوران باستان، یعنی در دورانی که نظام برده‌داری بر جهان مسلط بود، خلاقیت انسان آغاز به شکوفایی کرده

---

خط‌هایی مانند خط فارسی، انگلیسی، فرانسه و غیره را که کلمات را به صوت‌هایی تجزیه می‌کنند و برای هر صوت نشانه‌ای (الفبا) دارند، خط الفبایی صوت نگار می‌گویند. در دوران باستان به غیر از خط هندی‌ها، بقیه‌ی خط‌ها (مصری، چینی و غیره) تصویر نگار (هیروگلیف) بود.

بود، خلق‌ها آثار پرارزش هنری پدید می‌آوردند، نطفه‌های علم و هنر و فلسفه داشت بسته می‌شد.

البته در کنار علم و فلسفه و هنر پیشرو، مذاهب و خرافات نیز وجود داشت که از خلاقیت انسان می‌کاست و سخت آلت دست‌برده‌داران شده بود. در آن روزگار، طبقه‌ی حاکم جامعه که همان برده‌داران بودند البته برای از بین بردن مقاومت برده‌ها از مذاهب و خرافات و حتی هنر هم استفاده می‌کردند، ولی هنوز لزوم آن را حس نمی‌کردند که با قدرت تمام جلو پیشرفت علم و فلسفه و هنر را بگیرند، زیرا تصور نمی‌کردند که علم و فلسفه و هنر به دشمن خطرناک آنان تبدیل گردد. بنابراین خلاقیت انسان در این زمینه‌ها کمابیش ادامه یافت.

اما در دوران فئودالیزم، وضع به صورتی دیگر بود. اولاً دهقانان آگاهی بیشتری از برده‌ها داشتند و دیگر نمی‌شد آن‌ها را فقط با زور مستقیم استثمار کرد، بدین جهت توسعه‌ی مذهب و خرافات لزوم خیلی بیشتری داشت. دوماً فئودال‌ها دیگر به خوبی فهمیده بودند که باید به هر صورتی که شده، جلو پیشرفت علم و فلسفه و هنر را بگیرند و آن را منحرف کنند. بدین جهت در نظام اجتماعی فئودالی عرصه بر پیشرفت علم و فلسفه و هنر سخت تنگ و تاریک شد، مذهب را سخت توسعه و مورد حمایت قرار دادند. مذاهب بزرگ جهان گستر به وجود آمد (مسیحیت، اسلام و دین بودا). دانشمندان و متفکرین آزاد اندیش را می‌کشتند و می‌سوزاندند و در زندان می‌انداختند. هیچ‌کس جرأت نوآوری نداشت. علم و مذهب و هنری هم که باقی مانده بود لباس مذهب پوشیده بود و در زیر سرپوش مذهب رشد بسیار بسیار کندی داشت.

در اروپا کلیسا بر تمام زندگی فکری و معنوی مردم مسلط شده بود. دستگاه تفتیش عقاید (انگیز سیون) کلیسامی توانست هر کسی را به بازجویی و محاکمه کشد و هر کاری که میخواست با او بکند. پرارزش ترین و گرانقدر ترین دانشمندان را در آتش سوزاندند. در کشورهایی که مذهب بزرگ و معروف دیگر رایج بود، دانشمندان و هنرمندان اکثراً به سختی اسیر خرافات بودند و در نتیجه خلاقیتشان سخت کاهش یافته بود و تعداد اندکی از آنها که آزاد اندیشی خود را حفظ کرده بودند، از ترس تفکیر در زیر عبا و عمامه‌ی مذهبی پنهان شده بودند.

مثلاً ابوالعلائی معری در مسجدی در شهر المعره درس می‌داد، ولی دشمن سرسخت مذهب بود و می‌گفت: «هر کس دین دارد عقل ندارد و هر کس عقل دارد دین ندارد». حکیم عمر خیام، در کتاب‌ها و نوشته‌های رسمی‌اش به تجلیل از اعتقادات مذهبی می‌پرداخت ولی در رباعیاتش تضاد بین جبر و اختیار را افشا می‌نمود و سپس آن را در زیر خاک پنهان می‌کرد. و خلاصه، محمد زکریای رازی در یکی از نوشته‌هایش، کتاب‌های آسمانی را بی‌ارزش اعلام می‌نمود.

مذهب، علم و هنر و فلسفه را به اسارت کامل خود درآورده بود. کلیساها، مساجد و مقبره‌ها به بزرگترین فتودال‌ها تبدیل شده بودند و املاک آنها که وقف نامیده می‌شد، شامل سرزمین‌های بسیار بزرگی بود. روحانیان که اداره‌کنندگان این زمین‌های وقفی بودند، خود دستگاه‌های عظیم حکومتی داشتند.

طبقه‌ی فتودال به‌خوبی فهمیده بود که علم و فلسفه و هنر پیشرو بزرگترین دشمن او است. بدین جهت مذهب را مأمور کرده بود که علم و فلسفه و هنر را به اسارت در آورد. تاریکی قرون وسطی نتیجه‌ی این

چاره‌اندیشی فنودال‌ها بود.

بطور کلی می‌توان از بحث بالا چنین نتیجه گرفت که برده داران در استثمار توده‌های برده‌از زور مستقیم بیشتر استفاده می‌کرد و از مذهب کمتر، ولی فنودال‌ها، به علت آگاه‌تر بودن رعیت‌ها و احساس خطر از این بابت مجبور شدند که به توسعه‌ی مذهب پردازند و جلو رشد و آگاهی را بیشتر سد کنند. البته آنها هم از زور مستقیم تا می‌توانستند استفاده می‌کردند.

در اواخر دوران فنودالیزم که نطفه‌های نظام سرمایه‌داری (نظام اجتماعی بعدی) دیگر تشکیل شده بود، بورژوازی (سرمایه داران) که خود را برای در دست گرفتن حکومت آماده می‌کرد، مبارزه با خفقان مذهبی جامعه‌ی فنودالی را رهبری کرد. بورژوازی نمی‌خواست که مذهب را کاملاً از بین ببرد، بلکه می‌خواست آن را تعدیل کند و با منافع خود سازگار سازد، در نتیجه در اروپا مذهب پروتستان (فرقه‌ی جدیدی از مسیحیت) به وجود آمد و فرقه‌های دیگر مسیحیت نیز که باقی ماندند، اسم و ظاهرشان عوض نشد، ولی ماهیت‌شان به نفع بورژوازی تغییر پیدا کرد.

در کشورهای دیگر نیز با رشد بورژوازی اگرچه ظاهر مذهب‌های موجود فرقی نکرد ولی ماهیت‌شان عوض شد و با منافع بورژوازی سازگار گردید.

## فصل پنجم

# جنبش‌های دهقانی

تبرستان

www.tabarestan.info

در دوران فتودالیزم، دهقانان که در زیر فشار شدید بهره‌مالیات‌ها قرار داشتند، مرتباً بر علیه جور و ستم اعتراض می‌کردند. اعتراض آنان ابتدا به شکل فرار پراکنده و دسته جمعی از محل سکونت خود، به هنگام گردآوری مالیات بود، بعداً به شورش‌های پراکنده و قتل مأموران مالیات بگیری تبدیل می‌شد و سرانجام به شورشهای کما بیش وسیع منطقه‌ای می‌انجامید.

شورش‌ها بیشتر از اینجا آغاز می‌شد که دهقانان هنگام گردآوری مالیات، مأموران دولت را می‌کشتند و با سربازانی که برای سرکوبی می‌آمدند می‌جنگیدند، ارباب‌رامی‌کشتند، اموال او را غارت می‌کردند و خانه‌اش را آتش می‌زدند.

گاهی دهقاتان به صورت لشکر عظیمی متشکل میشدند و بر علیه حکومت مرکزی قیام می‌کردند و حتی شهرها را تصرف می‌کردند. اما این قیام‌ها همه شکست می‌خورند، زیرا دهقانان هم مانند بردگان دارای حزب انقلابی و ایدئولوژی (جهان بینی) انقلابی نبودند، گاهی دهقانان با فتودال‌های محلی هم‌دست می‌شدند و بر علیه حکومت مرکزی

قیام می کردند، زیرا خودشان رهبری کردن قیام را بلد نبودند و به نیروی خود اتکاء نداشتند. فتودال ها هم که رهبری این قیام را در دست می گرفتند، فقط منافع خودشان را می خواستند و پس از مقداری جنگ، با حکومت مرکزی سازش می کردند و یا پس از پیروزی خود، دوباره به سرکوب دهقانان و استثمار وحشیانه ی آنها می پرداختند. البته گاهی هم دهقانان خود مستقلا وبدون شرکت فتودال های محلی قیام می کردند، ولی چون نمی دانستند که پس از پیروزی چه باید بکنند، یعنی چون حزب انقلابی و ایدئولوژی (جهان بینی) انقلابی نداشتند، سرانجام شکست می خوردند. مثلا در سال ۸۸۱ میلادی در کشور چین قیامی به وسیله ی دهقانان در گرفت که رهبری آن در دست یکی از دهقانان به نام هوانگ چائو بود. قیام کنندگان بسیاری از فتودال ها، کارمندان دولتی و سران نظامی را به قتل رساندند و به جای آنان دهقانان را بر سرکار گماردند. تمام ثروت پایتخت را مصادره کردند و بین بی چیزان تقسیم نمودند. این دهقانان شورش حتی دو سال و نیم بر پایتخت حکومت کردند ولی سرانجام از دست پادشاه که به میان کوچ نشینان اطراف پناهنده شده بود و آنان را گول زده بود، شکست خوردند. دهقانان شورش هیچ برنامه منظمی برای کار خود نداشتند، فقط از ظلم و جور دولت و ارباب به تنگ آمده بودند و در نتیجه قیام می کردند. قیام های دهقانی معمولاً ظاهری مذهبی داشت. یعنی دهقانان چون هیچ ایدئولوژیکی و برنامه ای برای مبارزه ی خود نداشتند، در نتیجه، مثلا به عنوان طرفداران از یک فرقه ی مذهبی جدید قیام می کردند، و پس از اینکه پیروز می شدند، فتودال ها همین فرقه ی مذهبی جدید را وسیله ی گول زدن و در نتیجه استثمار آنها قرار می دادند، بدین جهت برخی از فرقه های مذهبی، در

آغاز پیدایش مترقی به نظر می‌رسیده، ولی سپس مانند بقیه‌ی فرقه‌ها، طبق معمول، مرتجع می‌شده. بعضی‌ها خیال می‌کنند که تأثیر بعضی از مذهب‌ها یا فرقه‌های مذهبی دهقانان را به شورش وامی‌داشته، چون آن مذهب‌ها یا فرقه‌های مذهبی انقلابی بوده‌اند. این حرف نادرست است، زیرا دهقانان فقط به عنوان يك وسیله از مذهب استفاده می‌کرده‌اند، چون نمی‌توانسته‌اند مثلاً بگویند ما طرفدار فلان حزب یا فلان مکتب یا فلان ایدئولوژی هستیم. در آن دوره، دهقانان معنی این چیزها را نمی‌دانسته‌اند و ایدئولوژی فقط در لباس مذهب برای آنها می‌توانسته ظاهر شود. تازه همین ظاهر مذهبی شورش‌ها اغلب برای آن‌ها ضرر داشته‌زیرا سبب می‌شده که شورشیان خودشان خوب راجع به قضایا فکر نکنند و نتوانند به موقع نقشه‌ها و شعارهای خود را تغییر بدهند و در نتیجه، مجبور باشند کورکورانه برنامه‌ای را شکل مذهبی پیدا کرده بود اجرا نمایند.

یکی دیگر از عیب‌های این قیام‌ها این بود که اغلب پراکنده و متفرق بودند و شورشیان يك روستا مثلاً از شورشیان روستاهای دیگر خبر نداشتند؛ ولی همیشه هم چنین نبود.

چنان‌که گفتیم بسیاری از شورش‌های دهقانی به وسیله‌ی فتودال-های محلی رهبری می‌شده. این فتودالها برای دعاها و جدالهای خصوصی خودشان با فتودال‌های دیگر و حکومت مرکزی، از دهقانان استفاده می‌کردند. دهقانان هم که در اثر ظلم و فشار قیام کرده بودند، چون آگاهی نداشتند، گول این فتودال‌ها را می‌خوردند. بالاخره شورش‌های دهقانی فقط گاهی برای مدتی کوتاه، فشار بهره - مالیات‌ها را کمی کمتر می‌کردند، ولی نمی‌توانستند فتودالیزم را از میان بردارند، تا اینکه سرمایه



داری در شهرها رشد پیدا کرد و این کار، یعنی از بین بردن فئودالیزم با  
رهبری سرمایه‌داران انجام گرفت.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل ششم

# پیدایش پیشه‌وری و تشکیل شهر

در میان دهقانان کم صنایع دستی رشد می‌کرد، به طوری که برخی از دهقانان در ساختن بعضی از چیزها تخصص پیدا کردند. این دهقانان چیزهایی را که می‌ساختند، مقداری از آن را خودشان مصرف می‌کردند و مقداری را نیز به دیگران می‌دادند و بجای آن چیز دیگری می‌گرفتند (مبادله‌ی مستقیم)، مقداری را هم جزو بهره‌ی مالکانه به ارباب می‌دادند. حتی برخی از دهقانان، تولید صنایع دستی‌شان بقدری زیاد بود که به جای تمام بهره‌ی مالکانه‌ی خود، اشیای ساخته شده به ارباب می‌دادند. کم کم ارباب‌ها به دهقانان صنعتگر اجازه دادند که مقداری از اشیای ساخته شده‌ی خود را که مورد نیاز خودشان نبود در روزهای جشن به نمایش بگذارند و بدینوسیله به فروش برسانند. این نمایشگاهها بیشتر در کنار قلعه‌ی فثودال یا در کنار معابد تشکیل می‌شد. تا اینکه کم کم با افزایش تولید، بازار دائمی به وجود آمد. صنعتگران در کنار دیوار معابد، نزدیک گذار رودخانه و یا در محل تقاطع راههای بزرگ می‌نشستند و ساخته‌های خود را می‌فروختند. پیدایش بازار سبب شد که تخصص‌های دهقانان مشخص‌تر شود و نیز میزان تولید ساخته‌های دستی

افزایش بیشتری پیدا کند. چیزهایی را که تاکنون دهقانان صنعتگر می-ساختند، بیشتر برای مصرف خودشان بود و مقدار کمی از آن را هم با سایر دهقانان دیگر مبادله می-کردند و یا به ارباب می-دادند، ولی با بوجود آمدن بازار، دیگر دهقانان صنعتگر بیشتر برای بازار می-ساختند. چیزی را که کسی برای فروش در بازار بسازد، به آن «کالا» می-گویند. صنعتگرانی که کالا تولید می-کردند، دیگر فرصت نداشتند به کارهای کشاورزی و دامداری بپردازند. در نتیجه تقسیم کار به وجود آمد. یعنی عده‌ای از دهقانان، دیگر کشاورزی و دامداری نمی-کردند و فقط به صنعتگری می-پرداختند. این تقسیم کار را دانشمندان دومین تقسیم اجتماعی کار در تاریخ بشر می-دانند. اولین تقسیم اجتماعی کار، جدا شدن کشاورزی از دامداری بود. در اینجا ذکر نکته‌ای لازم است و آن اینکه دومین تقسیم اجتماعی، کار، یعنی جدا شدن صنعت از کشاورزی و دامداری در نظام اشتراکی نخستین آغاز شد، در نظام برده‌داری کمی توسعه یافت ولی در آغاز دوران فئودالیزم مختل شد. جدا شدن اساسی صنعت از کشاورزی و دامداری در مرحله‌ی تکاملی فئودالیزم انجام گرفت.

دومین تقسیم اجتماعی کار سبب شد که شهر بوجود بیاید. یعنی، صنعتگران دیگر لزومی نداشت در روستای خود ساکن شوند، بلکه محل دیگری برای کار و زندگی خود انتخاب کردند که این محل اغلب در اطراف قلعه‌ی فئودال، در مراکز حکومتی، در اطراف معابد، در نزدیک گذار رودخانه و یا سهر محل تقاطع راه‌های بزرگ بود. البته باید بیاد داشته باشیم که شهر بطور کلی سابقه‌ی طولانی‌تری دارد. در دوران برده‌داری نیز شهرهایی وجود داشته ولی اولاً این شهرها بیشتر مراکز اداری و حکومتی بوده‌اند و کمتر محل پیشه‌وری و دادوستد، دوماً تعداد شهرها

و توسعه‌ی آن‌ها در دوران برده‌داری خیلی کم بوده و سوماً در آغاز دوران فتودالیزم، شهرها تقریباً از بین رفته بودند، به طوری که دیگر اکثر شهرها به جز چند شهر بزرگ آسیا و آفریقای شمالی دیگر مراکز پیشه‌وری و بازار نبودند. پس پیدایش و توسعه‌ی شهر به معنی واقعی آن مربوط به دوران تکاملی فتودالیزم است.

دردورانی که نظام فتودالیزم داشت تکامل می‌یافت، کم‌کم شهرها توسعه پیدا کردند و صنعتگری هرچه بیشتر از کشاورزی و دامداری جدا می‌گردید. بین صنایع مختلف نیز تخصص‌های گوناگون‌تری به وجود می‌آمد. اما توسعه‌ی شهر در دوران فتودالیزم نیز محدودی داشت و نمی‌توانست از آن حد فراتر رود. در کتاب «تاریخ قرون وسطی» اثر کاسمینسکی این مطلب، زیر عنوان «توسعه‌ی شهرها»، به خوبی تشریح شده که ما عیناً آن‌را در اینجا نقل می‌کنیم:

«در قرون دوازده و سیزده شهرهای بسیاری بوجود آمد و جمعیت آنان به نحو قابل ملاحظه‌ای فزونی گرفت. در این زمان جمعیت يك شهر متوسط به پنج هزار و سکنه‌ی شهرهای بزرگتر به بیست هزار نفر می‌رسید. منظره‌ی داخلی شهر نیز مدام در تغییر بود. در عصر جنگ‌های پایان ناپذیر فتودالی، لازم بود از شهرها دفاع شود و از این رو شهر به صورت دژی درآمده بود که با دیوارهای سنگی مستحکم و با برج‌ها و مزغله‌ها احاطه می‌شد و دیوار شهر معمولاً چهار دروازه داشت که اغلب بوسیله‌ی پله‌های متحرک با خارج ارتباط می‌یافت.

دیوارهای شهر مانع توسعه‌ی آن بود و به همین جهت تنگی جادر شهرها به چشم می‌خورد. کوچه‌های تنگ و کوچ و معوج به مرکز - میدان شهر - منتهی می‌شد. در طول این کوچه‌ها خانه‌های سنگی و چوبی صاحبان

حرفا و سوداگران، متراکم و تنگ هم قرار داشت. این خانه‌ها چند طبقه بود، طبقات بالا از سطح طبقات پائین جلوتر می‌آمد. کوچه‌ها بسیار تنگ بود و آفتاب در آنها بسیار کم رخنه میکرد. اهالی شهر از چهاپایان نگاهداری می‌کردند، خوک‌ها در کوچه‌ها رها بودند و در همان حال زباله و کثافات از پنجره بکوچه ریخته می‌شد. کوچه‌ها سنگ فرش نبود و زمین به‌هنگام باران به‌شکل وحشتناکی گل می‌شد و در اینگونه مواقع عبور از کوچه‌ها با کفش چوبی و گاهی با چوب پا Echasse ممکن بود. ساختمانهای رفیع و برافراشته‌ی شهر و همچنین بازار در میدان مرکزی قرار داشت.

اهالی شهر در باغات، مزرعه‌ها و چراگاههای پشت شهر به کشاورزی و دامپروری مشغول بودند.

کثافات و تراکم جمعیت اغلب موجب شیوع امراض واگیر می‌شد و خریقهای پی‌درپی مصیبت دیگر شهریان بود.

و این حد توسعه و تکامل شهر در نظام فئودالی بود. نطفه‌ی نظام اجتماعی بعدی (سرمایه داری) در درون همین شهرهای فئودالی بسته شد.

## فصل هفتم

# پیدایش نطفه‌های سرمایه‌داری

چنانکه گفتیم در مرحله‌ی تکاملی فئودالیزم در شهرها پیشه‌ورانی وجود داشتند که ابزار و آلات مختلف می‌ساختند و یا اینکه دکاندار بودند و جنس می‌فروختند. این پیشه‌وران خودشان هم کارگر بودند هم کارفرما و بعضی‌هاشان یکی دوتا کارگر اضافه هم داشتند که روابطشان با آن کارگران مثل روابط پدر و فرزند بود. یعنی این کارگران کاری می‌کردند و مزدی هم می‌گرفتند. به قول انگلس، این مزدبیشتر به صورت مزد جنسی (غذا، منزل نزد استادکار) پرداخت می‌شد.

شاگرد پیشه‌ور... مدت شاگردی خود را به منزله‌ی مدت آمادگی برای رسیدن به مقام استادی می‌دانست و امید داشت که مانند استاد پیشه‌ور در محل ثابتی سکونت اختیار کند و شاید خود بعدها شاگردانی داشته باشد. از این رو او کوشش می‌کرد که فعالیت خود را که در آن زمان هنوز بر روی پیدا کردن مهارت در کار دستی استوار بود، تکمیل نماید و مبلغ ناچیزی را که برای تهیه‌ی يك کارگاه مستقل لازم بود پس‌انداز کند. اگر فرصتی دست می‌داد با دختر یا بیوه‌ی استاد پیشه‌ور ازدواج می‌کرد و پس از گذراندن سال‌های شاگردی، استاد پیشه‌ور محترمی می‌شد تا هر

آنچه در دوره‌ی پادویی و شاگردی تحمل کرده بود، بر سر پادوها و شاگردهای خود در بیاورد. تازمانی که ارتقاء از مقام شاگردی به استادی امکان پذیر بود، بین شاگرد و استاد که هر دوی آنها روی کالای معینی کار میکردند و در سر يك میز غذا می خوردند، تضاد طبقاتی نمی توانست وجود داشته باشد. بالاخره شاگردان پیشه‌ور در اثر همان تمایلی که به استاد شدن داشتند، به مقررات موجود «تسلیم» می شدند. از طرف دیگر چون لازم بود پیشه‌ورها جنس خوب تحویل بازار بدهند، تعویض شاگردان چندان آسان نبود. از این رو شاگردان می توانستند در مقابل استاد خود اظهار وجود کنند، به همین جهت موقعیت اجتماعی شاگردان، که در آغاز دوران سرمایه‌داری، عده‌شان نسبت به عده‌ی استادان، به هیچ وجه زیادتر نبود، خیلی بهتر از وضع کارگران کارخانه‌های امروزی بود. بدین ترتیب، پیشه‌وران صاحب کار، شاگردان خود را خیلی زیاد استثمار نمی کردند. جامعه‌ی آن روز هنوز فئودالی بود و این پیشه‌وران زیاد اعتبار و منزلتی نداشتند و معمولاً زیر دست و تحت نفوذ و فرمان فئودال‌ها بودند. زیرا پیشه‌وران در شهرها زندگی و کار میکردند که شهرها نیز یا محل قلعه و دستگاه اداری فئودال‌ها بود و یا اینکه لااقل در سرزمین قلمرو فئودال‌ها قرار داشت. به هر صورت فئودال‌ها فرمانروای مطلق سرزمین خود بودند و پیشه‌وران می بایست از آنان اطاعت کنند. از نظر اقتصادی هم آنها وابسته به فئودال‌ها بودند. فئودال‌ها بزرگترین مصرف کننده‌ی کالای پیشه‌وران بودند و پیشه‌وران هم مواد اولیه‌ی خود را بیشتر از فئودال‌ها می خریدند. خلاصه، کم کم با پیشرفت‌های فنی و تکامل ابزار، کار پیشه‌وران هم کم کم رونق گرفت. کارگاه خود را توسعه دادند و کارگران خود را زیادتر کردند. علم و صنعت پی در پی پیشرفت می کرد و ابزار تولید کامل تر

می‌شد. در سراسر دوران فتودالیزم، به‌جز آسیای بادی و آبی، هیچ‌ماشین دیگری وجود نداشت، ولی در دوره‌ی رشد پیشه‌وران و تشکیل نطفه‌ی سرمایه‌داری، کم‌کم ماشین بخار و غیره هم اختراع شد، کارگاهها وسعت گرفت، کارگران زیاد شدند و ثروت و اعتبار پیشه‌وران بالا رفت. تا اینکه بعضی از پیشه‌وران خود به سرمایه‌داران بانفوذی تبدیل شدند. کالاهایشان که سابقاً، فقط در بازار محلی بفروش می‌رسید، راهی شهرها و روستاها و سایر نقاط دور دست شد. بازرگانی رونق گرفت و حمل و نقل و بانک<sup>۱</sup> به وجود آمد. سرمایه‌داران، این طبقه‌ی تازه شکل گرفته. در امور اداره‌ی دولت شرکت کردند و در مقابل فتودال‌ها قد علم کردند. بدین صورت که پیشه‌وران شورای شهر تشکیل دادند و ثروتمندترین آن‌ها به نمایندگی آن انتخاب شدند. جریان نطفه بستن سرمایه‌داری ابتدا در اروپا به وقوع پیوست. مثلاً در انگلستان، صنعت ماهوت سازی از قرن چهاردهم کم‌کم شروع به رشد کرد و در قرن شانزدهم وسعت بسیار زیادی یافت و این تولد بورژوازی در جهان بود. سرمایه‌داران اروپایی پروبالی گرفتند، به مجلس راه یافتند و ادارات و مأموران دولتی را زیر نفوذ گرفتند و خلاصه در اداره‌ی امور مملکت و زنه‌ای شدند. از طرفی بسیاری از فتودال‌ها دهقانان خود را از زمین بیرون کردند. کشتزارها و گله‌های بزرگ ترتیب دادند و با کارگر مزدور آن‌ها را اداره کردند. این فتودال‌ها در واقع خود به سرمایه‌دار تبدیل شدند. بسیاری از سرمایه‌داران شهرها هم به روستا رفتند، زمین‌ها را از فتودال‌ها اجاره کردند یا خریدند و خود به اداره‌ی آن‌ها پرداختند. بیرون کردن کشاورزان از زمین در انگلستان باعث فقر و گرسنگی

---

۱- در بخش مربوط به نظام سرمایه‌داری، در باره‌ی بانک، بیشتر سخن خواهیم گفت.



وحشتناکی شد. در میان جاده‌ها، گروه‌های عظیم دهقانان بیکار سرگردان بودند. خلاصه سرمایه‌داران قسمت‌های زیادی از تولید جامعه را در دست گرفتند.

## فصل هشتم

# تضاد سرمایه‌داران با فئودال‌ها

- بین سرمایه‌داران و فئودال‌ها تضادهای شدیدی وجود داشت:
- ۱ - تولید ناچیز دهقانان نمی‌توانست برای کارخانه‌های سرمایه‌داران مواد اولیه‌ی لازم را تهیه کند.
  - ۲ - دهقانان فقیر و بی‌چیز پول نداشتند که کالاهای سرمایه‌داران را بخرند.
  - ۳ - قسمت اعظم نیروی کار جامعه را دهقانان تشکیل می‌دادند که در اختیار فئودال‌ها بودند و در نتیجه سرمایه‌داران نیروی کار ارزان و فراوان در اختیار نداشتند.
  - ۴ - جاده‌ها و راه‌ها زیر فرمان فئودال‌ها بود و آن‌ها از کاروان‌های سرمایه‌داران مالیات می‌گرفتند.
  - ۵ - قدرت اداری و سیاسی جامعه در دست فئودال‌ها بود و این برای سرمایه‌داران مشکلاتی ایجاد می‌کرد.

## فصل نهم

# برافتادن نظام فئودالی

تبرستان  
www.tabarestan.info

خلاصه بین منافع سرمایه‌داران و فئودالها تضادی شدید وجود داشت. دهقانان نیز با فئودالها خیلی دشمن بودند و مرتباً بر علیه آنها شورش می‌کردند، سرمایه‌داران این شورش‌ها را رهبری می‌کردند، تا اینکه این شورش‌ها به انقلاب‌هایی تبدیل شد که نظام فئودالیزم را برانداخت و نظام سرمایه‌داری را جانشین آن گردانید. پس از شکست فئودالیزم، باز توده‌ها که در این ماجرا چیزی به دست نیاورده بودند به شورش‌ها و قیام‌های خود ادامه می‌دادند، ولی این بار سرمایه‌داران آنان را سرکوب کردند و رهبران‌شان را با شکنجه و اعدام مجازات نمودند.

نظام سرمایه‌داری در قرن هفدهم، ابتدا در انگلستان و هلند برقرار شد و در پایان قرن هجدهم هم که انقلاب بورژوازی فرانسه به وقوع پیوست، قاره‌ی اروپا را فراگرفت.

### برای مطالعه‌ی بیشتر

برای اینکه نظام اجتماعی فئودالی و قوانین پیدایش، تکامل و سقوط آن را بهتر بشناسید کتاب‌های زیر را بخوانید (اگر بترتیب بخوانید

بهبتر است):

- ۱ - سرسخن کتاب «دولت نادرشاه» اثر مشترک آرونووا  
 و اشرفیان  
 ۲ - تاریخ قرون وسطی اثر کاسمینسکی  
 ۳ - سیاحت نامه‌ای ابراهیم بیگ  
 اثر حاج زین العابدین  
 مراغه‌ای

ضمناً یادتان باشد مقدمه‌ی کتاب «تاریخ قرون وسطی» را پس از خواندن خود کتاب بخوانید، چون این مقدمه برای شما از خود کتاب خیلی مشکل‌تر است و ممکن است شمارا خسته کند.

گذشته از کتاب‌های یاد شده، کتاب‌های پرارزش دیگری درباره فتودالیزم در ایران وجود دارد که متأسفانه فعلاً برای خوانندگان این کتاب سنگین است: مانند «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هیجدهم»، ترجمه‌ی کریم کشاورز و کتاب پرارزش پروفیسور پتروشفسکی «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغل»، که البته دومی خیلی مشکل‌تر و نیز تخصصی‌تر است و فعلاً به درد شما نخواهد خورد.

تبرستان  
www.tabarestan.info

**انتشارات شباهنگ، خیابان انقلاب فروردین - مشتاق**

---

تاریخ جامعه

حمید مؤمنی (م. بیدسرخ)

چاپ ...

تابستان ۱۳۵۸

کلیه حقوق برای خانواده حمید مؤمنی و انتشارات شباهنگ محفوظ است